

۱۰



رسد

امر اجتماعی، فرهنگی و پسا جنگ

ویژه نامه جنگ – شماره دهم

پژوهشکده مطالعات حکمرانی فرهنگی اجتماعی

اردیبهشت ماه ۱۴۰۵

این شماره تقدیم می‌شود به

نیروی

پدافند هوایی ارتش

جمهوری اسلامی ایران



صاحب امتیاز:

پژوهشگاه مطالعات امنیت و پیشرفت

مدیر مسئول:

وحید فراهانی

سر دبیر:

محمدجواد قاسمیان نیک

نویسندگان:

وحید فراهانی، سیدسعید هاشمی نسب، سیدمرتضی میرتبار، حامد عبداللهی سفیدان، حسین قاسمی فر،

سعید سلمانی، سجاد لطفی، امید رحمتی نسب، علیرضا محمدلو، محمدجواد قاسمیان نیک

سخن سردبیر

۳

مولفه‌های سبک زندگی ایرانی در پسا جنگ

۵

پسا جنگ و حکمرانی فرهنگی

۹

الزامات راهبردی حفظ همبستگی اجتماعی در پسا جنگ

۱۱

مسائل جریان‌های فکری در پسا جنگ رمضان

۱۲

پایان جنگ و حاشیه‌های ساختارگريزان

۱۷

نقش خانواده و زنان ایرانی در پسا جنگ

۱۹

مسائل فرهنگی-اجتماعی ایران پسا جنگ؛ تحلیلی مبتنی بر رابطه آرمان‌های انقلابی و واقعیت‌ها

۲۲

بایسته‌های مناسک خیابانی در دوران پسا جنگ

۲۸

مناسک جمهوریپایه در دوره پسا جنگ به مثابه فناوری نرم انسجام ساز

۳۱

سیاست گذاری امر مهاجرت در جامعه پسا جنگ

۳۴

با کلیک بر روی هر عنوان به صفحه مورد نظر منتقل خواهید شد.

بسم الرحمن الرحيم

سخن سردبیر



شهادت مظلومانه رهبر حکیم انقلاب، حضرت آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، در اولین روز نبرد رمضان، جامعه ایران را در یک اضطرار وجودی قرار داد که به تعبیر خود ایشان در آخرین سخنرانی، به یک «بعثت اجتماعی» انجامید. امروز رهبر فرزانه انقلاب، حضرت آیت الله سید مجتبی خامنه‌ای، با ترسیم افق حکمرانی مردم‌پایه بر مدار وحدت ملی، از ما می‌خواهند این سرمایه اجتماعی برآمده از بحران را نه یک هیجان موقت، که شالوده یک نظم تازه بدانیم. این ویژه‌نامه، کوششی برای صورت‌بندی علمی همین گذار به مثابه امر اجتماعی فرهنگی است.

نخستین لایه تحلیلی، شکاف میان آرمان و واقعیت است. این همان نقطه‌ای است که باید سیاست‌های بازسازی اجتماعی را از بازسازی فیزیکی جدا کرد و حتی به آن اولویت بخشید. دومین مفهوم کلیدی، تحول در فلسفه حکمرانی فرهنگی و اجتماعی است. ضرورت چابک‌سازی ساختارها، مردمی‌سازی واقعی و تقویت پیوندهای افقی با جامعه سخن از اصلی‌ترین اقدامات برای آینده ایران است. اینجا استدلال می‌شود که بدون نهادینه‌سازی مشارکت مدنی و تبدیل انرژی تجمعات شبانه به سازوکارهای پایدار، دستاوردهای جنگ به سرعت فرسایش می‌یابند. پیشنهادهایی چون تشکیل شوراهای راهبردی محلی، طراحی نقشه عدالت خدمات پایه و شفافیت هوشمندانه، همگی در همین راستا قابل فهم‌اند.

لایه سوم به سوژه‌های اجتماعی می‌پردازد. تحلیل جامعه خاکستری به روشنی نشان می‌دهد که این قشر، نه تماشاگر منفعل، که کنشگر راهبردی است که در بزنگاه تاریخی به نفع انسجام ملی تصمیم گرفت. این رفتار، تحلیل‌های ساده‌انگارانه مبتنی بر دوگانه‌های تخیلی (مقاومت یا سازش، ایثار یا بی‌تفاوتی) را بی‌اعتبار می‌کند. همزمان، نقش محوری خانواده و زنان ایرانی به عنوان ستون فقرات این تاب‌آوری برجسته شده است. ایده حکمرانی خانواده‌بنیاد و تبدیل خیابان به ضلع سوم قدرت در کنار دولت و میدان نظامی و همچنین بررسی مولفه‌های سبک زندگی و تأثیرات جنگ بر آن، از مهم‌ترین نوآوری‌های تحلیلی این شماره است که مسیر را برای تصمیم‌گیری مبتنی بر عاملیت زنانه هموار می‌کند.

لایه چهارم به فناوری‌های نرم انسجام‌ساز اختصاص دارد. از یک سو، مناسک جمهوری‌پایه نه به عنوان آیین‌های تشریفاتی، بلکه به مثابه فناوری نرم بازسازی روان اجتماعی تحلیل شده‌اند؛ مناسکی که باید از مصرف منفعل به کنشگری جمعی گذر کنند و با حمایت بدون مداخله نهادهای رسمی همراه شوند. از سوی دیگر، مناسک خیابانی و ضرورت تعیین فرصت‌ها و آسیب‌ها و تکریم کسبه محلی، به عنوان راهکارهایی برای جلوگیری از فرسایش و کارناوالی شدن این حرکت بزرگ بررسی شده‌اند.

پنجمین لایه، جنگ روایت‌ها در میدان شناختی و رسانه‌ای است. یادداشت‌ها هشدار می‌دهند که فقدان روایت منسجم از پیروزی و تعلل در تثبیت دستاوردها، به سرعت به رقابت‌های تفسیری و تسویه حساب‌های سیاسی دامن می‌زند. راه حل، پلورالیسم روایی هدایت شده است؛ به جای تحمیل یک کلان‌روایت، باید تجربه‌های متکثر رزمنده، شهروند عادی و حتی منتقد در یک چارچوب فراگیر دیده شود. این شفافیت روایی، جامعه را در برابر عملیات معکوس‌سازی ادراکی دشمن واکسینه می‌کند. همزمان، مدیریت هوشمند جریان‌های فکری و تفکیک اختلاف دیدگاه از تهدید، از طریق گفت‌وگوی اجتماعی نهادمند، ضرورتی فوری است.

سرانجام، چالش مهاجرت ذهنی و فیزیکی به عنوان یک مسئله فرابخشی صورت بندی شده است. یادداشت مرتبط، عبور از پارادایم امنیتی-انتظامی به یک حکمرانی هوشمند مهاجرت را با محوریت «سازمان ملی مهاجرت» و «شورای عالی ایرانیان خارج» پیشنهاد می‌کند. پیام امیدبخش این تحلیل آن است که در دل بحران، نشانه‌هایی از مهاجرت معکوس نخبگان و بازگشت سرمایه انسانی پدیدار شده که اگر با کرامت و تسهیلات همراه شود، می‌تواند موتور بازسازی علمی و اقتصادی کشور در ایام پساجنگ باشد.

این ویژه‌نامه، از منظر علمی، یک نتیجه روشن دارد: آینده ایران پساجنگ در گرو آن است که دشمن اصلی را ناکارآمدی در آشتی دادن آرمان با واقعیت، و بزرگ‌ترین دستاورد را اعتماد ملتی بدانیم که نشان داد هراقدامی در سایه توجهات الهی جز با باور داشتن به مردم ممکن نیست. این همان مسیری است که سیدالشهدای ایران، شهید آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، با خون خود ترسیم نمود و رهبر انقلاب با عقلانیت راهبردی، جامعه را به سوی آن هدایت می‌فرمایند ■

مولفه های سبک زندگی ایرانی در پسا جنگ

سجاد لطفی

مقدمه

جنگ تحمیلی سوم به عنوان یک نقطه عطف، رهاوردهای بسیاری برای عرصه های گوناگون جامعه ایران داشته است. از آنجا که دشمن به شهرها هم حمله نمود و قصد خیزش مردمی را داشت، درگیری اجتماعی این جنگ بیش از نبردهای قبلی بود پس نوع کنشگری مردم نیز متناسب با این شرایط رقم خورد. یکی از عرصه هایی که قبل و بعد از جنگ، تفاوت های محسوسی در بین ایرانیان داشته، مقوله سبک زندگی است. یادداشت حاضر توصیفی از تغییرات سبک زندگی در جنگ رمضان ناظر به شرایط پسا جنگ دارد. مولفه های سبک زندگی مبتنی بر مصوبه مبانی، اصول و الزامات پیاده سازی برنامه جامع سبک زندگی اسلامی- ایرانی مورخ ۱۴۰۱/۸/۱۰ شورای عالی انقلاب فرهنگی بوده و موارد ۱۴ گانه، ذیل ساحت های روابط انسان ها احصا شده است؛

الف. ساحت رابطه با خدا

۱. معنویت، مناسک عبادی و شعائر دینی؛

روز اول جنگ که با شهادت رهبر انقلاب و فرماندهان ارشد نظامی آغاز گردید جامعه را در یک اضطراب فرو برد و میراث معنوی جامعه، منجر به افزایش روحیه توحیدی شد. جمله خدای خامنه ای زنده است، مملکت، مملکت امام زمان است نمادهایی از این دست است. انس با قرآن و تلاوت مستمر سوره فتح، توسل به اهل بیت (ع)، نماز استغاثه، و حضور میلیونی در روز قدس را می توان نشانه هایی از رشد معنوی مردم دانست. البته حملات دشمن به غیرنظامیان سبب مرگ اندیشی شد که اثر اصلاحی در اخلاق افراد دارد.

ب. ساحت رابطه با خود

۲. تحصیل، تربیت اخلاقی و اندیشه ورزی؛

تمام مقاطع تحصیلی ابتدایی، متوسطه و آموزش عالی مجازی شدند و همین قسمتی از کنشگری به ویژه در دانشجویان را تحت تاثیر قرار داد؛ آموزش مجازی آسیب هایی از جمله کاهش کیفیت را به دنبال خواهد داشت. اگرچه برخی اندیشکده ها حضور فعالی در حل مسائل مختلف جنگ داشتند و این فرصتی شد برای آزمون کارآمدی آن ها؛ اما عمده نخبگان اعم از صاحب نظران علوم اجتماعی، غایب میدان کمک به وطن در وقت خطر وجودی بودند!

۳. تنظیم زمان، فراغت و تفریحات؛

جنگ به مثابه یک بحران، برخی فعالیت های روزمره را کاهش داد و ضروری است برای التیام

فشارهای روانی در روزهای پس از جنگ به این مقوله بیش از پیش توجه گردد.

۴. مدیریت سلامت و حفظ بدن (بهداشت و ورزش)؛

فعالیت‌های ورزشی در ایام جنگ کاهش یافت و برخی ورزشگاه‌ها تعطیل گردید؛ با حفظ روند موجود در دشمنی امریکا به عنوان یکی از میزبانان جام جهانی فوتبال، تیم ملی ایران به احتمال بالا انصراف می‌دهد و این خبر ناراحت‌کننده‌ای برای مردم است؛ ضروری است با هدف جبران، تبیین لازم از سوی مسئولان امر و نیز خود فوتبالیست‌ها و البته اقدامات حقوقی جهت شکایت به نهادهای بین‌المللی صورت گیرد. طبیعی است مجریان ورزشی شبکه ایران اینترنت‌شنال برای ناامیدسازی مردم بیش از پیش وارد میدان شوند. خدمات روان‌شناسی و مشاوره جهت کاهش آلام ناشی از جنگ به ویژه خانواده‌های درگیر در شهرهای هدف همچنان استمرار یابد.

۵. تغذیه؛

تورم بالای اقلام خوراکی نیازمند توجه ویژه دولت و نهادهای حاکمیتی ذیربط از قبیل ستاد اجرایی و بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی و ... به اقشار ضعیف به ویژه خانواده‌هایی که سرپرستشان بیکار شده، می‌باشد. افزایش مبلغ کالا برگ از محل صندوق ذخیره ارزی برای کوتاه‌مدت درخور تامل جدی است.

ج. ساحت رابطه با انسان‌ها

۶. پوشش، آرایش و مُد؛

توجه دولت به زنجیره تامین پوشاک در شرایط گرانی این کالای فرهنگی - هویتی ضروری است. در جنگ رمضان به ویژه تجمعات خیابانی، پذیرش برخی سلايق پوششی و آرایشی برای مردم مذهبی آسان‌تر گردید لذا رواداری با این اقشار در پساجنگ نیز مورد انتظار است.

۷. رفتارهای اقتصادی و الگوی مصرف؛

به دلیل آسیب‌های اقتصادی وارده در جنگ، شایسته است نهاد خیریه و مقوله همیاری بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. پویشی که محسن چاوشی در این راستا راه‌اندازی نموده درخور تقدیر، ترویج و الگوسازی با هدف تکثیر است.

۸. کسب و کار و کارآفرینی؛

به دلیل مخاطرات جنگ و سایه جنگ و عدم ثبات در بازارهای اقتصادی و ناامنی بازار سرمایه، ضروری است شرایط سرمایه‌گذاری مولد برای مردم فراهم گردد. تعطیلی کسب و کارها به ویژه موارد مجازی باید مدنظر مسئولان قرار گیرد و هر چه زودتر شرایط فعالیت مجدد آنان فراهم گردد. بازنمایی اقداماتی همچون اینترنت پُرواز سوی دولت، رقابت اقتصادی دولت با سوداگران نت از طریق استارلینک می‌باشد که اگر اینچنین است باید اصلاح گردد.

۹. ازدواج، روابط جنسی و روابط خانوادگی؛

تحمیل شرایط جنگی، سبب ازدواج آسان در بین جوانان گردیده که باید ادامه یابد؛ با محکومان مهریه مراعات بیشتری به عمل آید. کارآمدی خانواده ایرانی مجدداً در بزنگاه جنگ پدیدار شد پس دولت باید عنایت عملی بیشتری نسبت به این نهاد داشته باشد چرا که سبب افزایش سرمایه و تاب‌آوری اجتماعی همچون همیاری، صبوری، مشارکت همگانی، و امیدواری می‌گردد.

۱۰. تعاملات اجتماعی و اخلاق شهروندی؛

تجمعات خیابانی به عنوان یک فناوری اجتماعی ظهور نمود پس بر عرصه‌های گوناگونی اثر گذاشت. کاهش فاصله بین اقشار مختلف با دال مرکزی وطن، افزایش روحیه همیاری و ایثار در میان مردم، میانداری بانوان در تجمعات در نقش مشارکت اجتماعی، از این قبیل است. باید توجه نمود که مردم بابت حضور خود از مسئولان انتظار ویژه‌ای برای رفع مشکلات و خدمات بیشتر دارند. سوء استفاده سوداگران کالاهای اساسی می‌تواند موجب بدبینی مردم حاضر در خیابان گردد. البته حضور مخلصانه نیروهای جهادی که به کمک آسیب‌دیدگان جنگ می‌شتابند بر سرمایه اجتماعی نظام می‌افزاید.

۱۱. رفتار سیاسی؛

جنگ وجودی و حضور مسئولان در میدان دفاع سبب افزایش مقبولیت جمهوری اسلامی در بین اقشار مختلف و کاهش شکاف‌های اجتماعی به جای مانده از اتفاقاتی همچون دی ۱۴۰۴ گردید. حقیقت دشمنی دشمنان بر بخشی از مردم هویدا و سرمایه اجتماعی سلطنت‌طلبان تضعیف شد. مردم رشید با افزایش بلوغ سیاسی، یک هفته انقلاب را نگاهداری نموده و به رهبر سوم سپردند. آنان از ابتدای جنگ تا الان با حضور در خیابان، جبهه جدیدی را در هم‌افزایی با میدان و دیپلماسی رقم زده امنیت مردم پایه برقرار نموده و از شورش خیابانی ممانعت نمودند.

د. ساحت رابطه با دنیا و دستاوردهای بشری

۱۲. محیط زیست و طبیعت؛

با آسیب‌های دشمن به زیرساخت‌هایی همچون پالایشگاه‌ها و نیز آزمایشگاه‌ها، شرکت‌های داروسازی، و بیمارستان‌ها و خطر انتشار زباله‌های عفونی و مواد میکروبی ضروری است اقدامات لازم به منظور عدم انتشار صورت گیرد.

۱۳. فناوری‌های نو، فضای مجازی و رسانه‌های جمعی و اجتماعی؛

با توجه به ضرباتی که دشمن با فناوری‌های هوش مصنوعی بر کشور وارد نمود (اسراییل رتبه اول در کشورهای دنیا در بودجه پژوهشی هوش مصنوعی دارد)، ضروری است کشور بسیار بیش از پیش بر پژوهش‌های این حوزه تمرکز نماید. برخی محصولات همچون انیمیشن‌های لگویی با کارکرد دیپلماسی عمومی، فتوحات زیادی در رساندن ندای حق ایران به جهانیان داشت پس باید بیشتر بدین ظرفیت توجه نمود. همچنین بازنمایی همبستگی اجتماعی بی‌بدیل ایرانیان در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی دنبال گردد.

۱۴. شهرسازی، معماری و طراحی فضاهای زندگی.

پس از پیوند مجدد و محکم ملی‌گرایی و هویت دینی در ایرانیان، شایسته است نمادهای ملی متناسب با جنگ رمضان (مثلاً آرش کمانگیر در قامت رزمنده پای لانچر) همچنان در میادین شهری نصب گردد. ضروری است آسیب‌شناسی از میزان خسارات ناشی از بمباران وارده به بناهای ساختمانی به عمل آید و در صورت لزوم در سیاست‌های معماری و شهرسازی تجدیدنظر به عمل آید ■

پساجنگ و حکمرانی فرهنگی

وحید فراهانی

مقدمه

در شرایطی که بیش از پنجاه روز از جنگ ایران با دو کشور اسرائیل و آمریکا می‌گذرد و دستگاه حکمرانی فرهنگی کشور آزمون‌های سخت را گذرانده و احتمالاً در پیش داشته باشد، یکی از سوالات قابل تامل در فضای پساجنگ و نسبت آن با حکمرانی فرهنگی در کشور است.



به نظر می‌رسد در پسانبرد رمضان باید منتظر تحولات گسترده بود. تحولاتی که بخشی از آن ناشی از اتفاقات دوره اخیر است. به میدان آمدن بخش‌های خاکستری به نفع انقلاب اسلامی، مساله امر ملی و بروز و ظهور آن در دوره جنگ، بروز و ظهور کنشگران مردمی و نقش‌آفرینی آن‌ها در میدان خیابان و رسانه و ده‌ها مصداق دیگر از جمله تحولاتی فرهنگی است که باید دید و بر اساس آن آینده را طراحی کرد. در عین حال هم در این دوره و هم در نبرد رمضان دستگاه‌های رسمی فرهنگی در سرعت واکنش، هماهنگی‌های نهادی و برخی از مسائل دیگر دچار چالش‌هایی بودند.

تحلیل و تجویز

به نظر می‌رسد با عنایت به تحولاتی که گذشت، حوزه فرهنگ نیازمندی تحولاتی در سطوح مختلف است از جمله:

۱. تحول در فلسفه حکمرانی فرهنگی

اولین و مهم‌ترین تغییر لازم، تحول در فلسفه حکمرانی فرهنگی است. گرچه در سال‌های گذشته اتفاقات بزرگی در مردمی‌سازی فرهنگ صورت گرفته اما در این دوران، جامعه ایران نشان داده است که توانمندی کنشگری، مشارکت و همبستگی را دارد، اما برای تحقق این امر، حکمرانی فرهنگی باید رویکردی مشارکت‌پذیر و گفت‌وگومحور اتخاذ کند. به جای تلاش برای رویکردهای کنترلی به نظر می‌رسد، مشارکت در امر فرهنگ از سوی مردم، نخبگان و گروه‌های خودجوش به مثابه حلقه‌های میانی، یکی از تغییراتی است که در آینده بدان نیاز داریم و این البته مساله جدیدی نیست و پروژه حلقه‌های میانی سال‌هاست که پس از بیان فرمایشات رهبری شهید بر زمین مانده است.

۲. چابک‌سازی و اصلاح ساختارهای حکمرانی

جنگ به ما حکمرانی بدون ساختمان را آموخت. دوره‌ای که ساختمان‌ها خالی بودند اما امور همچنان اداره می‌شد. نهادهای فرهنگی کشور، علی‌رغم منابع مالی، در برابر بحران‌ها و تحولات سریع همواره با کندی واکنش مواجه بودند. در بسیاری از مواقع، نهادهایی که باید نقش جدی در

فضای فرهنگی-اجتماعی ایفا می‌کردند، در عمل نتوانستند به موقع و با رویکردی خلاقانه و با سرعت عمل وارد میدان شوند. به نظر می‌رسد چابک‌سازی دومین تحول مورد نیاز در آینده فرهنگی کشور است که در دوره جنگ آزمون خود را به خوبی پس داد. چابک‌سازی در روندها، سیاست‌ها، مسائل مالی و ده‌ها روند دیگری تواند این تاخیر نهادهای رسمی از نهادهای غیررسمی فرهنگ را جبران کند.

۳. تحول در زبان و روایت رسمی

در بحران جنگ، زبان رسمی و روایت‌های تولید شده در غالب رسانه‌ها گرچه موفقیت‌هایی داشتند اما مشاهده کردیم که پدیده لگوها و میم‌های مجازی چطور تحول ساز شد. لگوها در واقع بزنگاهی بود برای مدیران کشور که می‌توان با خلاقیت‌هایی کوچک و در فضای غیررسمی چطور نبرد رمضان را روایت کرد. در دوران جنگ، رسانه‌ها و گروه‌های مردمی با استفاده از زبان ساده، طنزهای جمعی و روایت‌های مردمی، ارتباط بهتری با افکار عمومی برقرار کردند. مساله مهم این است که بدانیم این تحول، فقط تغییر در فرم نیست، بلکه تغییر در نگرش به سیاست فرهنگی است. در دوران پساجنگ، باید از روش‌های گذشته در روایت‌سازی فاصله گرفت و به جای آن، روایت‌هایی واقع‌گرایانه، چندصدایی و مبتنی بر تجربه مردم ارائه داد. این رویکرد می‌تواند به تقویت انسجام اجتماعی و اعتماد عمومی کمک کند. این تغییر باید به‌طور پایدار و نه موقت در دستور کار قرار گیرد.

۴. تقویت پیوند افقی با جامعه و نهادهای مردمی

دستگاه حکمرانی فرهنگی باید به سمت تقویت پیوندهای افقی با جامعه حرکت کند. نهادها همچنان ذهنیت مدیریتی عمودی دارند اما تجربه نشان داد که مردم ایران، به‌ویژه نسل جدید، از ظرفیت بالایی برای خودسازمان‌دهی، روایت‌گری و کنشگری برخوردارند. در دوران پساجنگ، دستگاه حکمرانی فرهنگی باید با ایجاد فضاها، مشارکت‌پذیر، نظیر شوراهای مشورتی مردمی و نهادهای مدنی، ظرفیت‌های اجتماعی را در مسیر حکمرانی و سیاست‌گذاری فرهنگی مورد استفاده قرار دهد.

جمع‌بندی

اگر بخواهیم مخرج مشترک نکات چهارگانه فوق را در یک کلمه بیان کنیم اعتماد به امر اجتماعی و مردمی و تقویت همه‌جانبه حلقه‌های میانی است. امر فرهنگی و اجتماعی در پساجنگ همانند جنگ در ساختار خود باید مردمی‌سازی را طراحی کند. مردمی‌سازی واقعی و نه بر اساس سنت‌های ارتباطی گذشته، بلکه بر اساس ایجاد سازوکار برای کشف استعدادها، جدید. اگر ما مردمی فرهنگی داریم در نهایت باید بتوان سازه فرهنگ مردمی را نیز بر اساس آن طراحی نمود و در سه ساحت فلسفه فرهنگ، بودجه ریزی فرهنگ، سیاست‌گذاری فرهنگ بار دیگر مساله مردمی‌سازی را مورد بازبینی جدی قرار دهیم ■

الزامات راهبردی حفظ همبستگی اجتماعی در پسا جنگ

سیدمرتضی میرتبار

مقدمه



شروع جنگ اسرائیل و آمریکا و متحدان عربی و غربی آنان، عامل مهمی در ظهور تهدید وجودی در رفتار، افکار و اندیشه‌های ایرانیان شد که به مرور باعث همبستگی ملی و جلوگیری از گسست انسجام ملی در مسائل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی گردید. هرچند که بسیاری از نخبگان آن را همبستگی موقتی بر پایه نظریه بحران وفاداری، بقامحوری یا هم‌ترسی می‌دانند اما برخی رخدادها همچون راهپیمایی‌ها و تجمعات شبانه، کمک‌های مردمی سازمان‌یافته و شبکه‌های داوطلبانه و همچنین بیعت با رهبری جدید باعث تثبیت آن نیز شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را بیانگر بلوغ مدنی و تمایل عمیق مردم به همبستگی دانست.

به نظر می‌رسد با مدیریت راهبردی می‌توان تا حد زیادی این وضعیت را در دوران پسا جنگ، به ویژه در بعد شکاف‌های هویتی پایدار نمود؛ زیرا که این تهدیدها توانسته است آحاد جامعه را حول یک گفتمان واحد و مشترک یعنی دفاع از میهن تجمیع نماید و حدالمقدور شکاف‌های قبلی را موقتاً بپوشاند یا از اولویت‌های نخستین گروه‌های اجتماعی خارج نماید و لذا همچنان شاهد حضور جدی شبانه مردم و همیاری‌های اقشار مختلف مردم و مسئولان در این نبرد فرسایشی و دوران پسا جنگ باشیم. از این نقطه نظر تلاش می‌شود به این پرسش پرداخته شود که از طریق چه اقداماتی، می‌توان همبستگی اجتماعی ایجاد شده در جامعه و ارتباط مستحکم با نظام را حفظ نمود؟

تحلیل وضعیت

از منظر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، بی‌تردید می‌توان همبستگی ایجاد شده در جامعه، به واسطه حضور مردم در میدان‌ها و تجمعات را پدیده‌ای نادر عنوان نمود. پدیده‌ای که فراتر از خط‌مشی‌های سیاسی، قومی و مذهبی در ایران متبلور شد و توانست به نوعی ورق جنگ را برگرداند به گونه‌ای که طبق دیدگاه مقام معظم رهبری و بسیاری از کارشناسان، این قوای مردمی و حضور میدانی آن‌ها، رمز پیروزی ایران در جنگ فرسایشی و عامل عقب‌نشینی دشمنان و درخواست و اعلام آتش‌بس بوده است. با وجود این می‌توان نقاط ضعف در وضعیت فعلی جامعه ایران در شرایط پسا جنگ را چنین تحلیل نمود:

- ✓ فقدان روایت پیروزی: پیروزی نیاز به روایت دارد. صدا و سیما و نهادهای مختلف رسانه‌ای رسمی و غیر رسمی تاکنون تلاش‌های گسترده‌ای برای این روایت داشته‌اند اما این روایت باید با سبک‌های جدید امتداد یابد. هرگونه سکوتی از سوی مسئولین و متولیان
- و تبیین آتش‌بس می‌تواند فضا را شکننده کند. در شرایط فعلی رسانه‌های معاند در حال ترویج روایت جایگزین آتش‌بس از موضع ضعف و هزینه‌های بی‌دست‌آورد هستند.
- ✓ تورم و گرانی: در این روزها شاهد گرانی، تورم و افول اقتصادی هستیم در حالیکه ادراک

عمومی بر این پایه است که مقاومت و همبستگی مردمی، شامل متولیان و مسئولان نظام نیز می‌شود و انتظار دارند که با آتش‌بس و دوران پساجنگ، شاهد گشایش اقتصادی نیز باشند اما وضعیت فعلی خلاف این انتظار را نشان می‌دهد که می‌تواند نارضایتی را افزایش دهد.

✓ کنترل هیجانات: با رسیدن دوران پساجنگ و کاهش سطح هیجانات، به نظر می‌رسد اگر جایگزین مناسبی همچون پیشرفت اقتصادی، بازسازی روانی جامعه، کاهش شکاف‌های هویتی و ... صورت نگیرد احتمالاً شاهد حرکت خشم سرکوب‌شده به سمت خشونت داخلی و قطب‌بندی درون‌گروهی باشیم.

جمع‌بندی و پیشنهادهای راهبردی

در این شرایط بهترین راهبرد، گفتمان‌سازی سیاسی- اجتماعی با هدف جامعه‌پذیری سیاسی مردم و مسئولان است که نتیجه آن کاهش برخی از شکاف‌ها می‌باشد که ماهیت آن، در ایجاد رضایت‌مندی و شفافیت هوشمندان (مهم‌ترین مؤلفه کارآمدی نظام) خواهد بود. در ذیل به اهم راهکارهای کلان و خرد در تحقق شاخص‌های این راهبرد اشاره می‌شود:

- ✓ حل برخی مشکلات ملموس خدماتی و زودبازده با ایجاد کمیته همکاری بین بخشی؛
- ✓ نهادینه‌سازی مشارکت مدنی از خیابان به ساختار با هدف تبدیل انرژی پراکنده تجمعات شبانه به نهادهای مدنی پایدار و شفاف با شیوه‌های گوناگون همچون شناسایی رهبران طبیعی تجمعات و آموزش و توانمندسازی آن‌ها برای تبدیل شدن به ناظران و مدیران محلی در پروژه‌های بازسازی
- ✓ ایجاد شبکه راهبرد گفتمان در رسانه ملی با محوریت منافع ملی با هدف ایجاد گفتمان در جامعه، جهاد تبیین، دعوت از سلايق مختلف در چارچوبی مشخص
- ✓ تغییر گفتمان رسانه‌ای از مقاومت و جنگ به ساختن و آبادانی با برگزاری مراسم‌های نمادین مشارکت‌محور و روایت‌سازی شعارهای جدید
- ✓ طراحی نقشه عدالت خدمات پایه همچون ۱- برنامه ۱۸ ماهه کاهش ناترازی انرژی؛ ۲- حل‌وفصل سریع مطالبات صنفی با تشکیل میزهای ۳۰ روزه
- ✓ شفافیت فرآیندها، تصمیمات و اقدامات اداری (غیر از موارد طبقه‌بندی‌شده) با پاسخگو نمودن و لزوم ارائه گزارش‌ها از سوی نهادها و مدیران در صورت درخواست مردم، خبرنگاران و نهادهای ناظر با هدف احیای اعتماد مردم به کارآمدی نظام در دوران پساجنگ
- ✓ زمینه‌سازی شناخت، تعمیق و تعلق خاطر دانش‌آموزان و دانشجویان نسبت به هویت و انسجام ملی از طریق تاریخ‌نگاری جنگ و به‌کارگیری آن در مدارس و دانشگاه‌ها و معرفی اسطوره‌ها و الگوها ■

مسائل جریان‌های فکری در پساجنگ رمضان

حامد عبداللهی سفیدان

مقدمه



سخن به‌گزارف نگفته‌ایم اگر پساجنگ را مرحله‌ای دیگر از جنگ بدانیم؛ خاصه جامعه‌ی ایران که همواره هدف تیرهای فرهنگی، اجتماعی و رسانه‌ای دشمنان است. در دوره‌ی پساجنگ، جامعه گاه با گرفتاری‌های دشوارتری از بازسازی زیرساخت‌ها یا تأمین اعتبار دست به گریبان می‌شود. در این دوره، روابط اجتماعی بازآرایی شده، پیش‌فرض‌های معرفتی بازخوانی شده، حساسیت‌های هویتی برجسته می‌شوند. در چنین فضایی جریان‌های دینی، فکری و فرهنگی به فراخور داشته‌ها و ظرفیت‌هایشان، وارد میدان رقابت جدی برای تفسیر جنگ می‌شوند و هریک می‌کوشند جنگ پایان‌یافته را از زاویه‌ی دید خود ببینند و نتیجه‌ای متناسب با اندیشه و اهداف خود بگیرند تا بر اثرگذاری اجتماعی و فرهنگی خود بیفزایند. روشن است که مدیریت نادرست این فضا، موجب عمیق‌تر شدن شکاف‌ها، تشدید قطبی‌سازی افکار عمومی و بازتولید واگرایی‌های اجتماعی شود. این یادداشت در تکاپوی بیان مسائل احتمالی جریان‌های فکری ایران در پساجنگ و پیشنهادهایی برای دفع یا رفع آنهاست.

جریان‌های فکری و دینی در ایران: شهری است پُر ظرفیت!

نه این یادداشت جای گفت‌وگو درباره‌ی مبنای تقسیم‌بندی جریان‌های فکری و دینی است و نه اکنون زمان سخن گفتن از آن. جز این‌قدر نتوان گفت دراین باره که با مسامحه، بر مبنای میزان نزدیکی و دوری جریان‌های فکری و دینی با گفتمان رسمی انقلاب اسلامی و همچنین چگونگی رویارویی آن‌ها با نبرد رمضان، به‌صورت کلی می‌توان آن‌ها را ۵ گروه دسته‌بندی کرده و رفتارشان را در پساجنگ احتمال داد:

✓ جریان‌های همگرا و نهادهای رسمی دینی: این جریان شامل بخش عمده‌ای از حوزه‌های علمیه، علما و طلاب است. با همه‌ی تنوع و تکثر فکری در حوزه‌ی علمیه، جریان اصلی طلاب و روحانیت، چنان‌که در نبرد رمضان، پشتیبان گفتمان رسمی و مقام معظم رهبری بودند، در پساجنگ نیز چنین خواهند بود.

✓ نخبگان علمی و دانشگاهی همگرا: گروهی از نخبگان دانشگاهی، چنان‌که در جریان جنگ به نفع گفتمان انقلاب کنشگری‌های میدانی، علمی و رسانه‌ای داشتند، به‌احتمال بالا در پساجنگ نیز خواهند کوشید نیازهای گفتمانی حاکمیت را تأمین کنند و از سوی دیگر، پاسخ‌گوی نقدها و پرسش‌های جریان‌های منتقد باشند.

✓ جریان سنتی دینی و واگرا: طیفی از گروه‌های سنتی حوزوی - که پیش‌تر هم مخالف ورود دین به عرصه‌ی سیاسی و مدیریت جامعه بودند - با طیف‌های متنوع خود، احتمالاً برخی خسارات و هزینه‌های جنگ را متوجه جمهوری اسلامی کرده و آن را شاهی بر ادعاهای پیش خود بدانند. احتمال همگرایی این طیف و کمک به گفتمان انقلاب در دوره‌ی پساجنگ به‌ویژه از

طرف گروه‌های تندرو، اندک است.

✓ نواندیشان و اصلاح‌گران دینی: این جریان با وجود برخی اختلافات معرفتی و سیاسی با انقلاب اسلامی، در نبرد رمضان با محکومیت تجاوز دشمنان از گفتمان مقاومت حمایت کرد؛ اما در پسا جنگ از اندیشه‌ها و اصول پیشین باز نخواهد گشت و احتمالاً بر مفاهیمی چون اخلاق جنگ، حقوق پسا جنگ، رعایت حقوق مخالفان، مخالفت با اقدامات امنیتی و ضرورت بازبینی در برخی کلان‌روایت‌ها تمرکز کند.

✓ نخبگان علمی و دانشگاهی واگرا: بیشتر افراد شاخص این گروه در نبرد رمضان، هرچند دیر هنگام به حمایت از تمامیت ارضی و مخالفت با حملات خارجی برخاستند. به احتمال بالا نخبگان دانشگاهی به‌ویژه اهالی علوم انسانی با نگاهی تخصص‌محور و انتقادی، سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نظام را نقد کرده و خواستار پاسخ‌گویی حاکمیت در مورد الگوی حکمرانی پسا جنگ خواهند بود. همچنین گشودن پرونده‌های پیش از جنگ مانند دی‌ماه ۱۴۰۴ و استناد به آن‌ها درو از انتظار نیست.

روشن است که این گروه‌های پنج‌گانه نه تنها همه‌ی گروه‌های فکری و دینی را پوشش نمی‌دهد که درون هریک از جریان‌های پیش‌گفته، تنوع و تکثر بسیاری نیز جریان دارد.

مسائل احتمالی مرتبط با جریان‌های در پسا جنگ: چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

با توجه احتمال‌هایی که درباره‌ی چگونگی کنشگری جریان‌های فکری گفته شد، گمان می‌رود کم‌وبیش با این مسائل روبه‌رو شویم:

✓ رقابت بر سر روایت جنگ: یکی از مهم‌ترین چالش‌های پسا جنگ، رقابت جریان‌های مختلف برای ارائه روایت خود از جنگ است. هر جریان تلاش می‌کند پاسخ خود را به این پرسش‌ها ارائه دهد: چرا جنگ اتفاق افتاد؟ نتایج جنگ چه بود و آیا ارزش هزینه‌ها را داشت؟ آینده مطلوب پس از جنگ چگونه باید باشد؟ برخی ممکن است جنگ را دفاع مقدس بنامند و گروهی دیگر آن را نتیجه سیاست‌های نادرست بخوانند. پرواضح است که این تفاوت‌ها نه تنها درباره گذشته است، بلکه تعیین‌کننده مسیر آینده جامعه خواهد بود.

✓ بازگشت شکاف‌های پیشا جنگ: جنگ معمولاً برای مدتی برخی شکاف‌های اجتماعی را پوشانده یا به حاشیه می‌راند. شکاف‌های طبقاتی، نسلی، شهری-روستایی، قومی و اجتماعی و... در زمان جنگ کمتر مطرح می‌شوند؛ اما همین شکاف‌ها پس از جنگ سرباز می‌کنند و با قدرت به جامعه حمله‌ور می‌شوند. گاه این شکاف‌ها به دلیل تجربه سخت جنگ و توزیع نابرابر هزینه‌ها، عمیق‌تر نیز می‌شوند. برای مثال، خانواده‌هایی که عزیزان خود را از دست داده‌اند ممکن است احساس کنند جامعه به سرعت آن‌ها را فراموش کرده است. یا گروه‌های قومی خاص ممکن است معتقد باشند که سهم بیشتری از هزینه‌های جنگ را پرداخته‌اند، اما در بازسازی نادیده گرفته می‌شوند.

✓ تیزتر شدن تیغ انتقادها: برخی جریان‌ها در پسا جنگ سعی می‌کنند انتقادها و خواسته‌های خود را به نتایج جنگ گره بزنند و حتی برخی مطالبات چالش‌زای پیشین خود را از حاکمیت سراغ بگیرند و حتی آن‌ها را پاداشی برای همراهی مردم و گروه‌های اجتماعی از حاکمیت در شرایط جنگی بدانند.

✓ افزایش حساسیت هویتی: پس از جنگ، گروه‌های مختلف تلاش می‌کنند هویت خود را متناسب با آنچه تحلیل درست و واقع‌بینانه از جنگ عنوان می‌کنند، تثبیت کنند. تحلیل‌ها و تفاسیر از جنگ گاه به رادیکالیزه شدن برخی قرائت‌ها منجر می‌شود؛ مثلاً برخی ممکن است تأکید بیش‌ازحد بر هویت دینی داشته باشند و دیگران را متهم به بی‌توجهی به ارزش‌های دینی کنند. در مقابل، برخی دیگر ممکن است هویت ملی یا قومی را برجسته کنند و از تفسیرهای دینی فاصله بگیرند. این رقابت هویتی به تنش‌های اجتماعی و حتی درگیری‌های فرهنگی منجر می‌شود؛ به‌ویژه اگر هر گروه احساس کند که هویت او نادیده گرفته می‌شود.

✓ سرخوردگی جریان‌ها: جریان‌های گوناگون فکری در زمان جنگ، تصور و انتظاری از پسا‌جنگ پیدا می‌کنند که اگر پاسخ و واکنش درخوری از طرف حاکمیت به تصورشان را نبینند، ممکن است سرخورده شوند. این سرخوردگی موجب کنش و واکنش‌های متفاوتی می‌شود؛ برای مثال جریان منتقد و دانشگاهی انتظار دارد، فضای سیاسی و فرهنگی جامعه گشوده‌تر از گذشته باشد و برخی محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی رفع شود. در سوی دیگر جریان‌های فکری، جریان همگرا انتظار دارد با رفع تهدید خارجی و شکست پروژه‌ی براندازی، بر آرمان‌ها و اصول دینی در جامعه بیشتر تأکید شود و سیاست‌گذاری کشور سمت دولت و امت اسلامی شتاب گیرد.

✓ فرسایش سرمایه اجتماعی: با اینکه در جریان نبر رمضان شاهد تقویت انسجام اجتماعی و بالا رفتن سرمایه‌ی اجتماعی بودیم، ممکن است پس از رفع تهدید خارجی و با معضلات، مشکلات یا بحران‌های سیاسی و اقتصادی و همچنین بحران‌های روانی، شاهد سقوط سرمایه‌ی اجتماعی باشیم. اعتماد نهادی و حتی اعتماد عمومی ممکن است کاهش یابد و از سرعت فرایند بازسازی نرم‌افزار و سخت‌افزاری بکاهد. احساس نبود شفافیت درباره‌ی جنگ، خسارات و تلفات یا احساس سودجویی افراد و گروه‌ها از آن (فارغ از واقعی یا غیرواقعی بودن این احساس) به سرمایه‌ی اجتماعی آسیب می‌زند.

✓ بازتعریف نقش نهادهای دینی و فرهنگی: جنگ ممکن است نگاه جامعه را به نهادهای دینی، فرهنگی و آموزشی تغییر دهد. برخی نهادها که در دوران جنگ اثرگذارتر بودند (یا چنین بازنمایی شده‌اند) اعتبار بیشتری پیدا می‌کنند و بالعکس.

بایسته‌های جریان‌های فکری: پیوند عمر بسته به مویی ست، هوش دار!

با توجه به احتمال‌های مطرح‌شده درباره مسائل مرتبط با جریان‌های فکری، برخی ملاحظات در این باره بایسته است:

✓ تفکیک میان اختلاف فکری و تهدید: هر اختلاف دیدگاه، تهدید نیست. در جامعه‌ای که از جنگ عبور کرده، طبیعی است که دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی علل، نتایج و آینده مطرح شود. اگر این اختلاف‌ها مدیریت شوند، می‌توانند منبع پویایی اجتماعی و نوآوری باشند؛ اما اگر هر نقد یا دیدگاه متفاوت، تهدید تلقی شود، جامعه سمت سرکوب و خفقان حرکت می‌کند که خود زمینه‌ساز بحران‌های بزرگ‌تر است.

✓ گفت‌وگوی اجتماعی به جای طرد: تمامی گروه‌های فکری، ظرفیت‌هایی دارند که برای مدیریت جامعه ارزشمندند؛ از این رو باید فضایی برای گفت‌وگو میان جریان‌های گوناگون فراهم کرد؛ نه اینکه به بهانه‌ی فضای پسا‌جنگ آن‌ها را محدود یا طرد کرد. در پسا‌جنگ، سیاست‌های

طرد و حذف نتیجه معکوس دارد و به رادیکالیزه شدن گروه‌ها می‌انجامد.

✓ مدیریت فراگیر روایت: هیچ روایت تک‌صدایی نمی‌تواند بر جامعه‌ی متکثر پسا جنگ غلبه کند. روایت باید جامع، همدلانه و چندزبانه باشد؛ از این رو روایت رسمی باید بتواند تجربه‌های گوناگون را در خود جای دهد: تجربه‌ی رزمندگان، خانواده‌های شهدا، مردم عادی، جوانان، زنان، اقلیت‌های قومی و مذهبی و حتی مخالفان حاکمیت. اگر روایت رسمی تنها یک بخش از جامعه را نمایندگی کند، بخش‌های دیگر احساس بیگانگی می‌کنند.

✓ تقویت مرجعیت‌های قابل اعتماد: نخبگان دینی، فرهنگی و دانشگاهی نقش کلیدی در بازسازی آرامش اجتماعی دارند. تقویت جایگاه آنان، به‌ویژه کسانی که اعتبار اجتماعی دارند و می‌توانند پل ارتباطی میان گروه‌های مختلف باشند، ضروری است. این مرجعیت‌ها می‌توانند به تفسیر متعادل رویدادها، کاهش تنش و ایجاد فضای اعتماد کمک کنند و در نهایت موجب تقویت جامعه در بحران‌های آتی شوند.

✓ توجه جدی به نسل جوان: نسل جوان تفسیر خاص خود را از جنگ دارد که ممکن است با نسل‌های قبل متفاوت باشد. نادیده گرفتن این نگاه به‌ویژه با تجربه‌های بحران‌های گذشته مثل دی‌ماه ۱۴۰۴ و آبان ۱۳۹۸ به شکاف نسلی و بی‌اعتمادی می‌انجامد. جوانان امروز بیشتر از طریق فضای مجازی اطلاعات دریافت می‌کنند، به روایت‌های رسمی کمتر اعتماد دارند و انتظارات متفاوتی از آینده دارند. اگر صدای آن‌ها شنیده نشود، ممکن است سمت بی‌تفاوتی یا مخالفت حرکت کرده، بحران‌ها و اعتراضات اجتماعی را شکل دهند.

پیشنهادهای راهبردی

برای حل مسائل پیش‌گفته و پیش‌گیری از بروز مسائل دیگر که مستقیم یا غیرمستقیم با گروه‌ها و جریان‌های فکری مرتبط‌اند، می‌توان راهکارهایی را در حوزه‌های گوناگون پیش نهاد:

۱. سیاست‌های رسانه‌ای فراگیر: تولید روایت‌های مستند، چندصدایی و همدلانه از جنگ به جای روایت‌های تک‌محور یا حذف‌گر.

۲. سیاست‌های فرهنگی تعاملی: ایجاد بسترهای واقعی برای گفت‌وگوی میان جریان‌های سنتی، نواندیش و روشنفکری و تبدیل نتایج این گفت‌وگوها به سیاست‌های عملی.

۳. سیاست‌های اجتماعی برای آشتی و ترمیم: طراحی برنامه‌هایی برای بازتعامل گروه‌های مختلف، روایت‌درمانی جمعی و شنیدن تجربه‌های گوناگون از جنگ به صورت منظم و نهادمند.

۴. بازنگری در گفتمان دینی: توجه نهادهای دینی به ابعاد انسانی جنگ، رنج‌ها، مدارا، ضرورت آشتی اجتماعی و مسئولیت اخلاقی در بازسازی معنوی جامعه.

۵. سیاست‌های مرتبط با جریان‌های منتقد: ایجاد کانال‌های شفاف و پایدار برای طرح نقدهای سازنده، استفاده از ظرفیت نخبگان منتقد در بازسازی اجتماعی و تبدیل انتقادهای به گفت‌وگوی

راهبردی ■

پایان جنگ و حاشیه‌های ساختارگريزان

حسین قاسمی فر

مقدمه

پایان هر جنگ، لزوماً پایان منازعه نیست؛ فقط میدان آن عوض می‌شود. آنچه تا دیروز در جبهه‌ها و خطوط درگیری جریان داشت، کم‌کم به عرصه روایت‌ها، تفسیرها و جدال‌های سیاسی منتقل می‌شود. تجربه جنگ ایران و اسرائیل در تیرماه ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که جریان‌هایی که در زمان جنگ با ادبیات تندتر و نگاه‌های دوگانه‌ساز وارد میدان شده بودند، در فضای پساجنگ نیز دست از همان چارچوب تحلیلی برنمی‌دارند. برای این ساختارگريزان، جنگ صرفاً یک رخداد تاریخی نیست که آغاز و پایانی داشته باشد؛ بلکه نوعی وضعیت دائمی است که باید در روایت‌های سیاسی و اجتماعی حفظ شود.

روایت‌ها یا رقابت‌ها؟

نخستین نقطه اختلاف معمولاً به نحوه روایت از پایان جنگ بازمی‌گردد. برای کسانی که در طول جنگ، آن را به عنوان یک جنگ وجودی تصویر کرده‌اند، پذیرش پایان آن به عنوان یک تصمیم سیاسی یا راهبردی ساده نیست. در روایت‌های پساجنگ، توقف جنگ کمتر به عنوان نتیجه مجموعه‌ای از محاسبات پیچیده و ملاحظات چندجانبه مطرح می‌شود و بیشتر به تصمیم‌ها یا عملکرد برخی بازیگران سیاسی نسبت داده می‌شود. به همین دلیل، فاصله‌ای میان آنچه در میدان رخ داده و آنچه در سطح تصمیم‌گیری اتفاق افتاده ترسیم می‌شود؛ فاصله‌ای که قرار است این پیام را منتقل کند که دستاوردهای میدانی در سطح سیاسی به خوبی حفظ نشده است. همچنان که علیرغم اعلام پیروزی رهبر شهید انقلاب پس از آتش‌بس و اعلام سه تبریک به مردم، ساختارگريزان از صلح تحمیلی سخن می‌گفتند.

از همین نقطه است که پای تسویه حساب‌های سیاسی به میان می‌آید. پایان جنگ، برای بخشی از این جریان‌ها می‌تواند به فرصتی برای باز کردن پرونده‌های قدیمی - بخوانید انتخاباتی جلیلی، قالیباف، پزشکیان - تبدیل شود. در این مرحله، برخی چهره‌های اصلی مذاکره همچون قالیباف یا گروه‌ها - وفاقی‌ها - به عنوان مسئول اصلی توقف جنگ معرفی می‌شوند و بحث‌ها از سطح تحلیل راهبردی به سطح اتهام‌های سیاسی کشیده می‌شود.

دوگانه‌های تخیلی!

این الگو البته فقط به مسئله پایان جنگ محدود نمی‌ماند. خیلی زود دامنه آن به سایر حوزه‌ها هم کشیده می‌شود؛ به ویژه اقتصاد. معمولاً دوره‌های پساجنگ با دشواری‌های اقتصادی همراه‌اند: بازسازی، فشارهای مالی، تورم و افت ارزش پول ملی، بیکاری و ده‌ها مسئله دیگر که مدیریت آن‌ها زمان می‌برد. اما در فضایی که پیشاپیش با روایت‌های بدبینانه شکل گرفته، این دشواری‌ها اغلب به شکل دیگری تعبیر می‌شوند. به جای آنکه به عنوان پیامد طبیعی یک دوره پرهزینه دیده شوند، به تصمیم‌هایی نسبت داده می‌شوند که به پایان جنگ یا نتایج انتخابات

ریاست جمهوری ۱۴۰۲ انجامیده است. به این ترتیب، هر مشکل اقتصادی به حلقه‌ای از همان زنجیره روایت تبدیل می‌شود.

در کنار این موضوع، مسئله نقش مذاکره‌کنندگان و تصمیم‌گیران سیاسی نیز به یکی از محورهای اصلی بحث تبدیل می‌شود. در چنین فضایی، کار پیچیده دیپلماسی که معمولاً پر از محدودیت‌ها، ملاحظات و محاسبات چندلایه است، به سادگی در قالب چند واژه خلاصه می‌شود. بحث‌های فنی و پیچیده جای خود را به داورهای ساده می‌دهند و اختلاف نظرهای سیاسی به دوگانه‌هایی تبدیل می‌شود که فهم آن برای افکار عمومی آسان‌تر است: ایستادگی یا عقب‌نشینی؟، مقاومت یا سازش؟. همین ساده‌سازی باعث می‌شود روایت‌هایی که از نظر تحلیلی چندان دقیق نیستند، از نظر سیاسی بسیار اثرگذار شوند.

به تدریج، این روند فضای عمومی را وارد نوعی رقابت تفسیری می‌کند؛ رقابتی بر سر اینکه جنگ چه بود، چرا تمام شد و چه کسی باید مسئول پیامدهای آن شناخته شود. در چنین فضایی، گذشته جنگ همچنان در حال بازتولید است. هر اتفاق جدید می‌تواند به نشانه‌ای برای تأیید یک روایت از گذشته تبدیل شود. اگر فشار اقتصادی افزایش یابد، گفته می‌شود نتیجه همان تصمیمی است که جنگ را متوقف کرد. اگر تنش‌های خارجی ادامه پیدا کند، به عنوان پیامد همان روند معرفی می‌شود. به این ترتیب، گذشته جنگ همچنان در حال بازگشت به زمان حال است و به بخشی از منازعات روزمره تبدیل می‌شود.

نکته مهم اینجا است که این نوع روایت‌ها معمولاً پیچیدگی واقعیت را کنار می‌گذارند. جنگ‌ها به دلایل گوناگونی آغاز می‌شوند و پایان می‌یابند: توازن قوا، شرایط اقتصادی، تحولات منطقه‌ای و ده‌ها عامل دیگر در این میان نقش دارند. اما در روایت‌های سیاسی، این پیچیدگی‌ها اغلب نادیده گرفته می‌شوند. به جای آن، داستانی خطی و ساده ساخته می‌شود که در آن چند تصمیم خاص یا چند بازیگر مشخص مسئول تمام تحولات معرفی می‌شوند. چنین روایتی اگرچه از نظر تحلیلی کامل نیست، اما از نظر سیاسی جذاب است؛ زیرا فهم آن برای مخاطب ساده‌تر است و امکان بسیج افکار عمومی را فراهم می‌کند.

به همین دلیل، دوره پساجنگ فقط دوره بازسازی نیست. این دوره همزمان زمان شکل‌گیری روایت‌هایی است که می‌توانند سال‌ها بر فضای سیاسی و اجتماعی اثر بگذارند. اینکه پایان جنگ چگونه روایت شود، چه کسانی مسئول آن معرفی شوند و پیامدهای آن چگونه تفسیر گردد، همه بر نحوه نگاه جامعه به آینده تأثیر می‌گذارد. اگر این روایت‌ها به میدان جدال‌های سیاسی تبدیل شود، عبور از فضای جنگ دشوارتر خواهد شد؛ اما اگر امکان همدلی فراهم شود، شاید به نقطه‌ای برای انسجام ملی و اتحاد مقدس تبدیل شود ■

نقش خانواده و زنان ایرانی در پسا جنگ

امید رحمتی نسب

مقدمه: از بحران تا بعثت اجتماعی

شهادت رهبر حکیم انقلاب، نقطه عطفی برای ظهور یک بعثت اجتماعی در خیابان‌های ایران بود. آنچه در شب‌های نبرد رمضان رقم خورد، فراتر از تجمعات سیاسی، یک حماسه خانوادگی بود که در آن، جامعه از ساختار توده‌وار عبور کرد و به مثابه یک خانواده بزرگ اجتماعی تبلور یافت. در این ایام، زن مسلمان ایرانی با ادراکی تاریخی، از رکن خانه به رکن ملت هجرت کرد. زنان با مدیریت عواطف خانواده و حضور مستمر، پیوندی ارگانیک میان میدان و خیابان ایجاد کردند؛ به گونه‌ای که خیابان به مثابه خانه بازتعریف شد و دیوارهای طبقاتی در جذبه‌ی توحیدی میدان، ذوب گردید.

این روایت جمعی امید، راهبرد دشمن برای فروپاشی روانی را ناکام گذاشت و نشان داد که تاب‌آوری ملی، محصول پیوندهای خانواده‌محوری است که در بستر اخوت ایمانی شکل گرفته است. اکنون این حماسه در نقطه عطفی ایستاده است: آیا این خانواده بزرگ اجتماعی با فروکش کردن بحران، دوباره به جزایر منفصل پیشین بدل می‌شود، یا به مثابه یک ساختار پایدار در الگوی حکمرانی آینده‌ی ایران رسوب خواهد کرد؟

تحلیل: سناریوهای دوران پسا جنگ

سناریوی اول: گذار تدریجی به الگوی حکمرانی خانواده‌بنیاد (خوش‌بینانه)

در این سناریو، حماسه نبرد رمضان به نقطه عزیمتی برای یک نظم نوین اجتماعی بدل شده و خانواده از حاشیه به رکن اصلی حکمرانی می‌رسد. این گذار بر سه محور استوار است:

نخست، تحقق ضلع سوم قدرت؛ با ورود خیابان به هندسه حکمرانی، مردم از جایگاه نظاره‌گر دوگانه دولت و میدان، به کنشگران مبعوث‌شده‌ای ارتقا می‌یابند که در اداره امور جایگاه دارند. ایجاد سازوکارهای شفاف برای تطبیق قوانین با نیازهای میدانی، پیوند میان اراده ملی و حاکمیت را تضمین می‌کند.

دوم، بازآرایی ساختارها بر مدار خانواده؛ نهادهای رسمی با اقرار به محدودیت‌های خود، مدیریت مسائل محلی را به مساجد فعال و خانواده‌های کنشگر می‌سپارند. در این الگو، کرامت زن مسلمان نه در شعار، که در واگذاری عاملیت تصمیم‌سازی به او در سطوح اجتماعی متجلی می‌شود و خیابان به عرصه‌ی نظارت مردم‌بنیاد بدل می‌گردد.

سوم، زایش پارادایم علمی بومی؛ با تدوین نظریه‌ی حکمرانی خانواده‌بنیاد، کنشگری رمضان از یک وضعیت استثنایی به یک قاعده تبدیل می‌شود. در این پیوستار ایمانی، خانه و خیابان متحد شده و با جایگزینی اخوت و احسان به جای قراردادهای خشک بوروکراتیک، الگویی تمدنی از جامعه‌ای کارآمد و پایدار شکل می‌گیرد که مانع از انفعال کنشگران این حماسه می‌شود.

سناریوی دوم: انزوای اجتماعی و احیای گسل‌های فرسایشی (بدبینانه)

در نقطه مقابل، اگر ساختارهای حکمرانی در جذب این سرمایه اجتماعی ناکام بمانند، حماسه رمضان به خاطره‌ای رنگ‌باخته بدل خواهد شد که پیامدهای آن در سه لایه قابل تأمل است: نخست، با بازگشت خانواده‌ها به جزایر منفصل از یکدیگر، خیابان از حضور نیروهای مؤمن خالی شده و به جولانگاه جریان‌های غیروطنی بدل می‌شود. در غیاب روایت خانواده‌های کنشگر، ضعف رسانه‌ای دستگاه‌های ملی باعث می‌شود روایت دشمن از بحران‌ها به صدای غالب فضای عمومی تبدیل گردد.

دوم، تداوم رویکردهای دستوری و وضع قوانین تند در حوزه‌های حساسی همچون زنان و خانواده، بدون لحاظ کردن واقعیت‌های میدان، به تنش‌زایی اجتماعی و تعمیق شکاف میان حاکمیت و بدنه اجتماعی دامن می‌زند. این رویکرد یک‌سویه، عملاً اعتماد عمومی را تخریب کرده و به انسجام ملی آسیب می‌زند.

در نهایت، شکست در الگوسازی برای زن مسلمان ایرانی منجر به یک بحران هویتی عمیق خواهد شد. اگر کنشگری زنان در نبرد رمضان به یک هویت باثبات تبدیل نشود، جریان‌های سکولار با بهره‌گیری از این خلأ، موضوعاتی نظیر حجاب را مجدداً به نماد تقابل هویتی بدل کرده و با نفوذ عمیق‌تر در سبک زندگی طبقه متوسط، تقابل و دوقطبی‌سازی را نهادینه خواهند کرد. در این صورت، خیابان به جای سنگر پایداری، به کانون تنش‌های فرهنگی تبدیل خواهد شد.

جمع‌بندی و پیشنهاد‌های راهبردی

برای تبدیل حماسه نبرد رمضان به یک ساختار پایداری، رویکرد حکمرانی باید از مدیریت دستوری به تسهیل‌گری خانواده‌محور تغییر جهت دهد. تداوم این حماسه در وهله نخست، نیازمند به رسمیت شناختن خیابان به عنوان ضلع سوم حکمرانی در کنار دولت و میدان نظامی است. برای این منظور، باید با اعطای نقش به هسته‌های خودجوش خانواده‌بنیان در محلات، مدیریت فضاها را عمومی نظیر مساجد و مراکز فرهنگی را به خود مردم واگذار کرد تا ضمن ایجاد پایگاه‌های پایش اجتماعی، حس مالکیت مردم بر سرنوشت خویش تقویت شود.

در گام بعد، باید از گفتمان سلبی در مواجهه با گسل‌های اجتماعی فاصله گرفت و به سمت عاملیت تمدنی حرکت کرد. لازم است کنشگری زنان در نبرد رمضان، به عنوان یک طبقه هویتی پیشرو به مثابه حلقه میانی روایت شود تا با ایجاد یک کلاس اجتماعی برتر برای زن مسلمان ایرانی، نیاز به تقابل‌های فرسایشی هویتی از بین برود. در این مسیر، راهبرد اصلی باید جلوه‌گری عاملیت زنانه در عرصه‌های اجتماعی باشد تا سکولاریسم اجتماعی به‌طور طبیعی، به حاشیه رانده شود.

در حوزه تقنین، پیوند میان نهادهای رسمی و قلب و ذهن مردم باید از طریق ایجاد یک سخنگوی شفاف و صادق برقرار شود. قانون‌گذاری باید از یک فرآیند فنی و حقوقی خشک به یک اجماع قلبی تبدیل گردد؛ از این رو ضروری است که پیش از تصویب هر لایحه‌ی چالش‌برانگیز در حوزه زنان و خانواده، سازوکار منظمی برای نظرسنجی کیفی از خانواده‌ها ایجاد شود تا قانون، برآمده از بطن نیازهای جامعه باشد، نه تحمیل‌شده از بالا.

در نهایت، موفقیت این الگوی بومی در گرو بازنگری در پارادایم‌های علمی و مدیریتی است.

دانشگاه‌ها باید با تحلیل داده‌های میدانی نبرد رمضان، نظریه‌ی حکمرانی خانواده‌بنیاد را جایگزین نظریات وارداتی کنند. همزمان، مدیران میانی باید شاخص‌های ارزیابی عملکردشان به سمت واگذاری امور به خانواده‌های کنشگر تغییر کند. در این صورت است که حماسه نبرد رمضان از یک تجربه‌ی مقطعی گذرا، به ستون فقرات تمدن ایرانی در دوران پسابحران بدل خواهد شد ■

مسائل فرهنگی-اجتماعی ایران پساجنگ؛

تحلیلی مبتنی بر رابطه آرمان‌های انقلابی و واقعیت‌ها

سید سعید هاشمی نسب

مقدمه

یادداشت حاضر در ۳ اردیبهشت ۱۴۰۵ نوشته شده که ایران و ایالات متحده در آتش بس قرار دارند و آرام آرام آسیب‌های جنگ بیشتر خودش را نشان می‌دهد. نگارنده تصور می‌کند جامعه ایران پیش و پس از جنگ‌های ۱۲ روزه و رمضان با وضعیتی دوگانه در میان آرمان و واقعیت قرار دارد. از یک سو، آرمان‌های والای انقلاب اسلامی که جامعه به آن‌ها دلبستگی دارد و از سوی دیگر، واقعیت‌هایی تلخ که این آرمان‌ها را به چالش کشیده است: جنگ، تلفات انسانی، آسیب به زیرساخت‌ها، تحریم‌ها، و ناکارآمدی نهادی. این شکاف میان آرمان و واقعیت، نه صرفاً یک مفهوم نظری، بلکه واقعیتی زیسته است که در رفتار اجتماعی، مصرف فرهنگی، سرمایه اجتماعی، و هویت‌یابی جمعی بازتولید می‌شود.

سیاست‌گذار فرهنگی-اجتماعی باید این دوگانه را در مرکز تحلیل و مداخله خود قرار دهد. هر سیاستی که بدون توجه به این شکاف طراحی شود، در یکی از دو بن بست گرفتار می‌شود: یا آرمان‌هایی را تحمیل می‌کند که با واقعیت همخوانی ندارد، یا واقعیت‌هایی را می‌پذیرد که هرگونه امید به تغییر را تضعیف می‌کند. سیاست‌گذاری موفق باید بتواند پلی میان آرمان و واقعیت بسازد، بدون آنکه هیچ‌یک را فدای دیگری کند. در یادداشت اخیر تلاش خواهد شد با توجه به این دیدگاه نظری، مسائل جامعه پساجنگ مرور شود.

مسئله اول: پلورالیسم روایی و ناتوانی در ارائه یک روایت واحد

جامعه ایران پس از جنگ دوم و سوم تحمیلی، دیگر جامعه‌ای یکپارچه از نظر روایت نیست. سه قشر اصلی (جامعه انقلابی، جامعه خاکستری، و جامعه منتقد) هرکدام روایت متفاوتی از جنگ، نظام، و آینده دارند. برای قشر اول، جنگ آزمونی الهی و میدانی برای مقاومت است؛ برای قشر دوم، جنگ واقعیتی تلخ است که در تعلیق میان آرمان و واقعیت قرار دارد؛ و برای قشر سوم، جنگ تأییدی بر ناکارآمدی نظام سیاسی اجتماعی است.

پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذاری فرهنگی باید پلورالیسم روایی را بپذیرد و از تلاش برای تحمیل یک روایت واحد اجتناب کند. این به معنای نفی هرگونه روایت رسمی نیست، بلکه به معنای آن است که روایت رسمی باید بتواند در فضایی از تنوع روایی، همچنان معنادار و جذاب باشد. سیاست‌گذار باید بپذیرد که بخشی از جامعه هرگز روایت رسمی را نخواهد پذیرفت و تلاش برای اجبار، نه تنها بی‌اثر، بلکه مضر است. این مسئله توسط دشمن با تکنیک‌های مختلف جنگ شناختی مدنظر قرار گرفته است و تلاش دارند با در دست گرفتن روایت معیار برای قشر ضد انقلاب و خاکستری، نظام را تحت فشار قرار دهند.

مسئله دوم: جامعه خاکستری به عنوان کلیدی ترین نقطه مداخله

جامعه خاکستری قلب تپنده هر جامعه‌ای پسابحران است. این قشر نه کاملاً با نظام هم‌دل است و نه در صدد تغییر آن است؛ بلکه در وضعیتی از تعلیق دائمی به سر می‌برد. آرمان‌های انقلاب اسلامی برای این قشر هنوز معنادار است که نتیجه آن رنگی شدن آن‌ها به نفع نظام جمهوری اسلامی در جنگ رمضان بوده است. قشر خاکستری در جنگ رمضان تمام معادلات دشمن برای ایجاد شورش داخلی را از بین برد. اما لابد توجه داشت که واقعیت‌های جنگ به ویژه فقر، و بی‌اعتمادی ممکن است این جامعه را متاثر کند. در صورت ناکارآمدی به ویژه در حوزه اقتصادی این قشر به تدریج از نظام فاصله می‌گیرد اما جایگزین مشخصی نیز ندارد و در فضایی از بی‌تفاوتی سیاسی و نگرانی فرهنگی غوطه‌ور می‌شود.

نسل جوان این قشر (متولدین دهه ۸۰ و ۹۰ که به عنوان نسل Z شناخته می‌شود) بیشترین آسیب‌پذیری را دارند. آن‌ها نه خاطره‌ای از جنگ تحمیلی اول دارند و نه به آرمان‌های انقلاب چندان دلبستگی‌ای دارند؛ برایشان جنگ حماسه نیست، بلکه واقعیتی تلخ و بی‌معنا در زندگی روزمره است.

پیامد برای سیاست‌گذار: جامعه خاکستری کلیدی‌ترین نقطه مداخله است. اگر نظام بتواند خدمات حداقلی ارائه دهد و شکاف آرمان-واقعیت را برای این قشر کاهش دهد، به سمت همراهی حرکت می‌کنند؛ در غیر این صورت، به سمت قطب انتقادی سرازیر خواهند شد. سیاست‌گذار باید بین کاهش شکاف آرمان-واقعیت برای این قشر و جلوگیری از جابه‌جایی آن‌ها به قطب انتقادی تعادل برقرار کند. هرگونه سیاستی که این قشر را نادیده بگیرد یا به حاشیه براند، محکوم به شکست است.

مسئله سوم: بازسازی سرمایه اجتماعی در شرایط فرسایش

جنگ و بحران‌های پیشین سرمایه اجتماعی را در همه سطوح فرسایش داده است. اعتماد عمودی (شهروندان-نهادها) به شدت کاهش یافته، اعتماد افقی (بین افراد) تضعیف شده، و شبکه‌های اجتماعی محلی و خانوادگی نیز تحت فشار قرار دارند. این فرسایش در میان جامعه خاکستری بیشتر از همه است: اعتماد به نهادها کاهش یافته، اما شبکه‌های خانوادگی و محلی هنوز پابرجاست و نقش بالشی و ضربه‌گیر ایفا می‌کند.

پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذار باید الگویی برای بازسازی اعتماد—هم عمودی و هم افقی—طراحی کند. این بازسازی نمی‌تواند صرفاً از بالا به پایین باشد و نیازمند مشارکت نهادهای مدنی و شبکه‌های محلی است. سیاست‌گذار باید بپذیرد که اعتماد از پایین به بالا ساخته می‌شود، نه از بالا به پایین. اقدامات کوچک اما معنادار (شفافیت، پاسخگویی، مشارکت) می‌تواند آغازگر بازسازی اعتماد باشد.

مسئله چهارم: شکاف نسلی و ضرورت سیاست‌گذاری نسلی

دو نسل با تجربه‌های زیسته متفاوت از جنگ وجود دارد: نسلی که جنگ اول تحمیلی (۱۳۵۹-۱۳۶۷) را تجربه کرده، نسلی که جنگ اول را شنیده و جنگ دوم و سوم (۱۲ روزه و رمضان) را تجربه کرده است. هر نسل، شیوه متفاوتی در مواجهه با دوگانه آرمان و واقعیت دارد: نسل اول تا حدودی آرمان‌ها را با واقعیت تطبیق داده و به نوعی تعادل رسیده؛ نسل دوم بیشتر در تعلیق

میان آرمان‌های شنیده‌شده و واقعیت‌های زیسته سرگردان است.

پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذار فرهنگی باید پاسخگوی نیازهای متفاوت هر نسل باشد و از تحمیل یک الگوی واحد بر همه نسل‌ها اجتناب کند. برای نسل اول، سیاست‌های مبتنی بر تجربه نسلی مناسب است؛ برای نسل دوم، سیاست‌هایی که بتواند آرمان‌هایشان را با واقعیت‌ها آشتی دهد.

مسئله پنجم: مهاجرت و حفظ سرمایه انسانی

جامعه انتقادی هم توان و هم انگیزه مهاجرت دارد. این قشر شامل نخبگان، متخصصان، و جوانان تحصیل‌کرده است که در طبقات متوسط شهری متمرکزند. مهاجرت این قشر نه صرفاً یک تصمیم اقتصادی، بلکه یک تصمیم هویتی است: آن‌ها با مهاجرت، هم از واقعیت فرار می‌کنند و هم گمان می‌کنند به آرمان‌های مدنظرشان (آزادی و رفاه) دست می‌یابند.

پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذار باید بین ایجاد انگیزه ماندن و پذیرش واقعیت مهاجرت تعادل برقرار کند. تلاش برای جلوگیری از مهاجرت بدون ایجاد شرایط مناسب، نه عملی است و نه مطلوب. سیاست‌گذار باید بپذیرد که بخشی از جامعه هرگز نخواهد ماند و سیاست‌های خود را بر این واقعیت بنا کند. در عین حال، سیاست‌هایی برای حفظ پیوند مهاجران با کشور (حفظ هویت ایرانی، سرمایه‌گذاری از راه دور، بازگشت موقت) می‌تواند مفید باشد.

مسئله ششم: بهداشت روانی و ترومای جمعی

جنگ پیامدهای روان‌شناختی گسترده‌ای دارد که در کوتاه‌مدت قابل مشاهده نیست. ترومای جمعی می‌تواند نسل‌ها را تحت تأثیر قرار دهد و الگوهای رفتاری، شناختی، و عاطفی را در فرزندان بازتولید کند. این تروما در میان همه قشرها وجود دارد، اما شکل بروز آن متفاوت است: در جامعه انتقادی به شکل خشم و سرزنش، در جامعه خاکستری به شکل بی‌تفاوتی و اضطراب پنهان، و در جامعه پایبند به آرمان به شکل عادی‌سازی و درونی‌سازی.

پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذار باید زیرساخت‌های بهداشت روان را تقویت کند، انگ اجتماعی مراجعه به متخصصین روانشناسی را کاهش دهد، و به مسئله انتقال بین‌نسلی تروما توجه ویژه داشته باشد. این توجه باید نه صرفاً در سطح فردی، بلکه در سطح جمعی باشد: حمایت از گروه‌های آسیب‌دیده، ایجاد فضای عمومی برای پردازش تجربه جنگ، و حمایت از تولید فرهنگی (سینما، ادبیات، هنر) که بتواند ترومای جمعی را بیرونی و قابل پردازش کند.

مسئله هفتم: قطبی شدن فرهنگی و مسئله مصرف فرهنگی

شکاف میان فرهنگ رسمی و فرهنگ مردمی عمیق‌تر شده است. جامعه انتقادی به‌طور فزاینده‌ای از فرهنگ رسمی فاصله گرفته و به مصرف فرهنگی متنوع و فراتر از رسمی روی آورده است. جامعه خاکستری در وضعیتی از مصرف دوگانه فرهنگی به سر می‌برد: هم مصرف‌کننده فرهنگ رسمی و هم گرایش به الگوهای دیگر دارد. جامعه پایبند به آرمان حول محور فرهنگ مقاومت متحد مانده است.

پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذار باید بین حمایت از تولید فرهنگی رسمی و پذیرش تنوع

فرهنگی تعادل برقرار کند. تلاش برای کنترل کامل مصرف فرهنگی نه عملی است و نه مطلوب. سیاست‌گذار باید بپذیرد که فرهنگ از بالا قابل مهندسی نیست و باید فضایی برای تولید فرهنگی از پایین ایجاد کند. این به معنای رها کردن فرهنگ رسمی نیست، بلکه به معنای آن است که فرهنگ رسمی باید بتواند در فضایی رقابتی، معنادار و جذاب باشد.

مسئله هشتم: بازتعریف نقش‌های جنسیتی در شرایط بحران

جنگ فشار مضاعفی بر زنان وارد می‌کند. الگوهای سنتی نقش جنسیتی با چالش مواجه شده و زنان نقش‌های جدیدی بر عهده گرفته‌اند. این بازتعریف، هم فرصت است و هم تهدید: فرصت برای ارتقای جایگاه زنان، و تهدید برای واکنش محافظه‌کارانه و بازگشت به الگوهای سنتی پس از جنگ.

پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذار باید به بازتعریف نقش‌های جنسیتی در شرایط بحران توجه کند و از سیاست‌هایی که زنان را به حاشیه می‌برد، اجتناب نماید. در عین حال، باید به نگرانی‌های اقشار محافظه‌کار درباره تغییرات سریع جنسیتی نیز توجه داشته باشد و فضایی برای گفت‌وگوی نسلی و بین‌جنسیتی ایجاد کند.

مسئله نهم: انسجام درونی جامعه پایبند به آرمان

جامعه پایبند به انقلاب بیشترین انسجام را حفظ کرده است. نهادهای مردمی مرتبط با نظام (مساجد، هیئت‌ها، بسیج) بیشترین کارکرد اجتماعی را دارند و نقش شبکه حمایتی را ایفا می‌کنند. اما این قشر نیز از شکاف آرمان-واقعیت بی‌تأثیر نیست: ناکارآمدی در ارائه خدمات عمومی، فساد، و شکاف طبقاتی حتی در میان این قشر ممکن است، ایجاد نارضایتی می‌کند. پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذار باید به انتظارات این قشر برای تغییر از درون پاسخ دهد. اگر این نارضایتی به قدر کافی عمیق شود، این قشر نه به سوی انتقاد از نظام، بلکه به سوی انقلاب درونی حرکت می‌کند: انتظار تغییر، اصلاح، و عدالت از درون نظام. سیاست‌گذار باید این انتظار را جدی بگیرد و به آن پاسخ دهد.

مسئله دهم: خطر تقابل درونی و مسئله انسجام ملی

ساختار سه‌گانه جامعه ایران (جامعه منتقد، جامعه خاکستری، و جامعه انقلابی) نه تنها شکافی سیاسی، بلکه پتانسیل تقابل درونی را نیز در خود حمل می‌کند. این تقابل می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد: از تقابل فرهنگی-نمادین (تعارض در الگوهای پوشش، موسیقی، و مناسک) تا تقابل سیاسی و حتی خشونت‌آمیز. موارد ذیل شرایطی است که خطر تقابل را افزایش می‌دهد:

نخست، جابه‌جایی جامعه خاکستری است. اگر این قشر به سمت جامعه منتقد حرکت کند، توازن قوا به طور بنیادین تغییر می‌کند و جامعه انقلابی احساس تهدید خواهد کرد. این احساس تهدید می‌تواند به دو واکنش منجر شود: یا درون‌گرایی و انزوای بیشتر، یا تقابل فعال.

دوم، فروپاشی اقتصادی می‌تواند رقابت بر سر منابع محدود را تشدید کند. در شرایطی که جنگ زیرساخت‌ها را ویران کرده و تحریم‌ها اقتصاد را فلج کرده، هر قشری برای بقای خود مبارزه خواهد

کرد و این مبارزه می‌تواند شکل خشونت‌آمیز به خود بگیرد.

سوم، مداخلات خارجی به هر شکل به ویژه جنگ شناختی می‌تواند شکاف‌های داخلی را تشدید کند. تجربه عراق، سوریه، و لیبی نشان داده که در شرایط پسا جنگ، قدرت‌های خارجی می‌توانند از شکاف‌های داخلی بهره‌برداری کنند و یک جامعه پاره‌پاره را به جنگ داخلی تبدیل کنند.

چهارم، شکاف‌های هویتی موازی می‌تواند تقابل را تقویت کند. علاوه بر شکاف سیاسی، شکاف‌های قومی، مذهبی، و نسلی نیز وجود دارد که در شرایط بحران می‌توانند فعال شوند.

در مقابل، چند عامل مانع از تقابل تمام‌عیار می‌شود. جامعه خاکستری به‌طور سنتی ثبات طلب است و ترجیح می‌دهد در وضعیت تعلیق بماند تا اینکه وارد تقابل شود. تجربه تلخ جنگ تحمیلی، خستگی از جنگ را در همه قشرها ایجاد کرده و این خستگی از جنگ مانعی قوی در برابر تقابل خشونت‌آمیز است. همچنین، نهادهای امنیتی-نظامی قوی، مانعی ساختاری در برابر تقابل سازمان‌یافته ایجاد می‌کنند. به همین دلیل باید این موارد مدنظر سیاست‌گذار قرار گیرد.

پیامد برای سیاست‌گذار: سیاست‌گذار باید خطر تقابل درونی را جدی بگیرد، اما آن را نه به‌عنوان نتیجه قطعی، بلکه به‌عنوان یک احتمال قابل مدیریت در نظر بگیرد. مهم‌ترین ابزار پیشگیری، حفظ جامعه خاکستری در وضعیت تعلیق سازنده است: یعنی جامعه خاکستری کاملاً همراه جامعه انقلابی و نظام نیست، اما در تقابل فعال با نظام هم قرار نگیرد. این نیازمند آن است که نظام بتواند خدمات حداقلی ارائه دهد، از خشونت پرهیز کند، و فضایی برای بیان نارضایتی بدون تقابل فراهم کند. در عین حال، سیاست‌گذار باید از فعال‌سازی شکاف‌های هویتی موازی (قومی، مذهبی، نسلی) اجتناب کند و بر سرمایه‌های مشترک (هویت ملی، تاریخ مشترک، امید به آینده) تأکید ورزد.

مسئله یازدهم: زمان‌بندی و اولویت‌بندی

همه مسائل فوق به‌طور همزمان قابل حل نیست. سیاست‌گذار باید اولویت‌بندی کند و بر مسائل فوری‌تر تمرکز کند. مسائل فوری شامل بهداشت روانی، مهاجرت و تأمین نیازهای اساسی است. مسائل میان‌مدت شامل بازسازی سرمایه اجتماعی، کاهش شکاف نسلی، و مدیریت دوقطبی فرهنگی است. مسائل بلندمدت شامل بازتعریف هویت جمعی، آشتی میان آرمان و واقعیت و انسجام ملی است. سیاست‌گذار باید بتواند در کوتاه‌مدت، ثبات و امنیت را تأمین کند، در میان‌مدت، اعتماد را بازسازی کند، و در بلندمدت، آینده‌ای مشترک بسازد.

نتیجه‌گیری

سیاست‌گذار فرهنگی-اجتماعی پسا جنگ ایران با جامعه‌ای مواجه است که در شکاف میان آرمان و واقعیت گرفتار شده است. این شکاف نه صرفاً یک مشکل، بلکه فرصتی برای بازاندیشی در آرمان‌ها و واقعیت‌هاست. جامعه خاکستری کلیدی‌ترین نقطه مداخله است: اگر بتوان شکاف آرمان-واقعیت را برای این قشر کاهش داد، ثبات نسبی حفظ خواهد شد؛ در غیر این صورت، جابه‌جایی تدریجی این قشر به سوی جامعه منتقد، توازن قوا را به‌طور بنیادین تغییر خواهد داد.

سیاست‌گذار باید بتواند پلی میان آرمان و واقعیت بسازد. این به معنای نفی آرمان‌ها و پذیرش

واقعیت‌های موجود بدون توجه به آرمان‌ها نیست بلکه به معنای آن است که سیاست‌گذار تلاش دارد آرمان‌ها را با واقعیت‌ها آشتی دهد و واقعیت‌ها را به سوی آرمان‌ها حرکت دهد. این کار نه از بالا و نه صرفاً با سیاست ممکن است، بلکه نیازمند مشارکت همه قشرها، نسل‌ها، و نهادهاست ■

بایسته‌های مناسک خیابانی در دوران پسا جنگ

سعید سلمانی

مقدمه



سالیانی است که بحث از تصرف خیابان و حضور مردم در کف جامعه، به یکی از موضوعات مهم برای اندیشمندان علوم اجتماعی تبدیل شده و حوادث خاص و اثرگذار کشور در آن اتفاق می‌افتد. راهپیمایی‌های رسمی مذهبی مانند راهپیمایی کیلومتری جشن غدیر خم، راهپیمایی جاماندگان اربعین یا راهپیمایی‌های رسمی ملی. حکومتی همچون راهپیمایی ۲۲ بهمن و روز قدس از یک سو و برگزاری تجمعات خیابانی اعتراضی و سوءاستفاده جریان‌های فرصت طلب با هدف ایجاد آشوب در خیابان از سوی دیگر بیانگر اهمیت توجه به خیابان و کف میدان است.

با این حال جامعه ایرانی پس از جنگ رمضان، شاهد تجربه جدیدی در خیابان است. بیش از ۵۰ شب از حضور مردم در خیابان می‌گذرد و صحنه‌های بارونکردنی از همدلی و حضور طیف‌های گوناگون جامعه دیده شده است. حضور اقشار گوناگون جامعه، برگزاری کاروان‌های خودرویی، الگوگیری از مراسم پیاده‌روی اربعین و برپایی موکب‌های پذیرایی از مردم، برگزاری مراسم مذهبی شب‌های قدر و مراسم ملی تحویل سال نو در میادین اصلی شهرها، حضور شخصیت‌های مذهبی همچون سخنرانان و مداحان در میان مردم با ظاهر نظامی و ... بخشی کوچک از اتفاقات خیابان در شب‌ها و روزهای جنگ رمضان است و این اتفاق بزرگ نیازمند تحلیل و بررسی است. سوال اساسی این است که پس از اتمام مراسم اجتماع و پیاده‌روی شبانه یا پایان شرایط جنگی مناسک خیابانی با چه چالش‌هایی روبرو است که نیازمند آسیب‌شناسی است و چه راهکارهایی با هدف استمرار بهره‌برداری از مناسک خیابان پیشنهاد می‌شود؟

تحلیل مسئله

مناسک جمعی-خیابانی پدیده‌ای در حال گسترش است که از طرفی فرصت‌هایی برای ترویج گفتمان انقلابی و اسلامی ایجاد می‌نماید و از طرفی دیگر با چالش‌هایی روبرو است.

چرایی مناسک خیابانی: برای چه؟

مهم‌ترین هدف از برپایی مناسک خیابانی، فرصت ایجاد همدلی در میان مردم و مقابله با دودستگی، دوقطبی سازی در جامعه است. با این حال، در ادبیات برخی از کنشگران مذهبی همچون سخنرانان، مداحان و حتی برخی از دست‌نوشته‌های مردمی شاهد نوعی دوقطبی سازی میان مردم و مسئولان یا مسئولان سیاسی و فرماندهان نظامی هستیم که در حال تبدیل شدن به چالشی بزرگ و تضعیف هدف اصلی راهپیمایی شبانه است

چگونگی مناسک خیابانی: به چه صورت؟

در راهپیمایی‌های شبانه فرصت عرضه آموزه‌های تشیع و جمهوری اسلامی به وجود آمده است

که ظرفیت مناسبی برای جذب قشر خاکستری و پیوند بخشی از جامعه است که در سال‌های گذشته و به دلایل گوناگون از نظام و جامعه مذهبی فاصله گرفته است. با این حال نحوه برگزاری راهپیمایی با چالش رعایت نکردن حدود شرعی مواجه است. ایجاد مزاحمت خیابانی برای ساکنان، ایجاد آلودگی صوتی در ساعات پایانی شب، برخورد نامناسب با مردم عادی معترض به جزئیات نحوه برگزاری مراسمات خیابانی بخشی از این چالش‌ها است که نیازمند برنامه ریزی دقیق همراه با درایت و ظرافت است.

چشم انداز برگزاری مناسک خیابانی؛ تا چه زمانی؟

حضور مردم فرستی برای روایت پشتیبانی از نظام اسلامی در ۵۰ شب گذشته است اما ادامه آن بدون توجه به نحوه پایان مراسم پیاده روی، چالش فرسایش و تبدیل شدن این پدیده عظیم اجتماعی به پدیده غربی کارناوال را دارد که تبدیل به امری عادی و خالی از محتوای ناب ملی و دینی شود.

فعالان و تأثیرگذاران؛ چه کسانی؟

مردمی بودن مناسک خیابانی فرست مناسبی برای نزدیک شدن مردم به هم و به نظام سیاسی است با این حال قطع ارتباط میان قشر خاکستری و کنشگران مذهبی همچون روحانیت، مداحان، شاعران، نیروهای نظامی پس از پایان راهپیمایی‌های مردمی، شبهه سوء استفاده از مردم را متبلور نموده و چالش انگیز است.

پیشنهادهای راهبردی

با هدف افزایش بهره‌برداری مناسب از ظرفیت مناسک خیابانی پیشنهاد می‌شود:

۱. تعیین متولی برای برگزاری مناسک خیابانی: سازمان تبلیغات اسلامی می‌تواند به عنوان نهاد متولی تعیین شود و مسئولیت هماهنگی با دیگر نهادهای کشور را برعهده گیرد. این مساله آنجا اهمیت پیدا می‌کند که نوعی یکدستی کلی باید در خیابان در بزنگاه‌هایی مثل آتش بس صورت گیرد.

۲. تصویب آیین‌نامه نحوه برگزاری مناسک خیابانی: سازمان تبلیغات اسلامی استان‌ها دستورالعملی مبتنی بر زمان برگزاری، کیفیت برگزاری، تعیین خطوط قرمز و ممنوعه در نحوه برگزاری و اظهارات سخنرانان، شرایط برگزاری متناسب با نقاط مختلف کشور صادر نمود و همه مواکب و ایستگاه‌ها مکلف به رعایت آن باشند.

۳. تعیین گشت‌های بازرسی و نظارت بر نحوه برگزاری مناسک خیابانی: حضور گروه‌های نظارت و بازرسی بر نحوه برگزاری مناسک خیابانی به دو صورت محسوس و نامحسوس مانع فعالیت‌های آسیب‌زا و افراط‌گرایانه می‌شود. به عنوان نمونه حضور این گشت‌ها می‌تواند در اتمام مراسم در ساعت‌های تعیین شده، باعث آرامش خاطر ساکنان شده و اسباب نارضایتی را مرتفع می‌کند.

۴. تکریم کسبه حاضر در مکان‌های مناسک خیابانی: می‌توان در قالب بسته‌های مساعدت مالی همچون اعطاء وام، تبلیغ اماکن تجاری و اقتصادی در مناسک خیابانی، خرید مایحتاج مواکب از

اماکنی که به وسیله برگزاری دچار محدودیت شده اند، حضور نمایندگان نظام در میان کسبه و آگاهی از مشکلات آنان و ... نسبت به محدودیت‌های ایجاد شده دلجویی نمایند.

۵. ترسیم راه‌های ارتباط با فعالان در مناسک خیابانی پس از اتمام مراسمات: رهانمودن مخاطبان پس از اتمام مراسم، نتیجه بخشی کار فرهنگی را خنثی می‌کند. در نتیجه از راه‌های مختلف ثبت شماره افراد یا پر نمودن فرم‌های آشنایی با استعدادها و تخصص افراد می‌توان ارتباط با اقشار عادی جامعه به خصوص جوانان را استمرار بخشید و در محافل مختلف از حضور آنان بهره برد

مناسک جمهوریپایه در دوره پساجنگ

به مثابه فناوری نرم انسجام ساز

علیرضا محمدلو

مقدمه

در دوره پساجنگ، جامعه با مجموعه‌ای از نیازهای وجودی و روانی مواجه است: معنابخشی به رنج عمومی، بازسازی اعتماد اجتماعی، ترمیم شکاف‌ها و تولید امید جمعی و مسيردهی به اراده و انگیزه جمعی. مناسک در علوم اجتماعی صرفاً آیین‌هایی برای اجرا نیستند؛ آن‌ها فناوری نرم جامعه برای مدیریت بحران‌اند. مناسک با سازمان‌دهی انرژی عاطفی، تولید روایت مشترک، تبدیل سوگ به معنا و تبدیل پراکندگی به همبستگی، کارکردهایی ارائه می‌کنند که هیچ ابزار دیگری قادر به جایگزینی آن نیست.

بااین حال در سیاست‌گذاری فرهنگی، کارکرد اجتماعی مناسک معمولاً نادیده گرفته شده و مناسک بیشتر به عنوان مجموعه‌ای از مراسم رسمی، مناسبت‌های تقویمی یا ابزارهای نمایشی فهم شده‌اند. مسئله این است که اگر سیاست‌گذاری فرهنگی پساجنگ، مناسک را به مثابه فناوری نرم بازسازی اجتماعی درک نکند، جامعه مسیرهای غیررسمی، پراکنده یا حتی پرتنش برای تولید مناسک خودجوش ایجاد خواهد کرد. بنابراین پرسش اصلی عبارت است از: چگونه می‌توان مناسک جمهوریپایه را در سیاست‌گذاری فرهنگی-اجتماعی پساجنگ به نحوی وارد کرد که ظرفیت معنابخشی، انسجام‌سازی و قدرت‌آفرینی آن فعال شود؟

تحلیل وضعیت ایران: از تلقی فردی مناسک تا تبدیل خیابان به فناوری جمهوریپایه

در سال‌های اخیر، الگوی تجربه مناسک در ایران دچار تحول ساختاری شده است. نسل‌های جدید، مناسک را نه فقط به صورت فردی، بلکه به شکل کنشگری جمعی تجربه می‌کنند. خیابان در بحران‌ها (سوگ‌های ملی، وقایع طبیعی، شادی‌های ورزشی، آیین‌های مذهبی و حتی رخداد‌های شبکه‌ای) خصوصاً در جنگ اخیر، تبدیل به میدان بدن‌مند تولید معنا و انرژی اجتماعی شده است؛ مشابه نقشی که مناسک کلاسیک در تاریخ ایفا کرده‌اند. این تحول چند پیامد مهم دارد:

مناسک از مصرف به کنشگری تبدیل شده‌اند.

افراد نمی‌خواهند تماشاگر باشند؛ می‌خواهند مشارکت‌کنندگانی خلاق، مالک تجربه و شریک در روایت‌سازی باشند.

مناسک سه‌گانه مذهبی، ملی و دیجیتال نیازمند بازتولید و هم‌افزایی‌اند.

مناسک مذهبی همچنان ستون اخلاقی‌اند اما بازخوانی زیبایی‌شناختی لازم دارند؛ مناسک ملی برای نسل جدید نیازمند چندصدایی‌اند؛ مناسک دیجیتال سریع و موج‌ساز اما ناپایدارند و باید با میدان واقعی پیوند بخورند.

خیابان و فضای عمومی به فناوری جمهورپایه برای مدیریت بحران تبدیل شده‌اند.

جامعه با حضور جمعی، هیجان مشترک، سوگ مشترک و خلاقیت نمادین، بحران را قابل حمل و قابل معنا می‌کند. این پدیده نشان‌دهنده ظرفیت عظیم روان‌شناختی و هویتی مناسک جمعی است.

سیاست‌گذاری فرهنگی هنوز با این واقعیت هماهنگ نشده است.

نمادسازی از بالا، تکرار روایت‌های رسمی، مناسکی‌سازی مصنوعی و نادیده‌گرفتن میدان‌های واقعی مشارکت، موجب فاصله‌گیری جامعه از آیین‌های رسمی شده است. در دوره پساجنگ، این شکاف اگر ترمیم نشود، انسجام ملی آسیب‌پذیر می‌ماند.

جمع‌بندی و پیشنهاد‌های راهبردی

جمع‌بندی در دوره پساجنگ، مناسک نه یک امر تشریفاتی بلکه فناوری نرم بازسازی اجتماعی و بازتولید جمهوریت هستند. خیابان و فضای عمومی اکنون میدان اصلی تولید معنا و انرژی جمعی است و سیاست‌گذاری فرهنگی اگر این تحول را جدی نگیرد، مناسک رسمی از مناسک واقعی مردم فاصله می‌گیرند. برای ادغام مناسک جمهورپایه در سیاست‌گذاری، باید بر میدان‌های کنشگری، بازآفرینی سه‌گانه مناسکی، فضاها، عمومی، روایت‌سازی و حمایت بدون مداخله تکیه کرد. تنها در این صورت مناسک می‌توانند نقش تاریخی خود را در ترمیم روان‌اجتماعی و تولید قدرت و انسجام ملی پساجنگ ایفا کنند. پس برای انجام این مهم، پیشنهادات زیر ارائه می‌گردد:

۱. سیاست‌گذاری بر مبنای میدان‌های کنشگری

هر میدان اجتماعی (دانش‌آموزی، دانشجویی، کارمندی، بازاری، هنری، ورزشی، رسانه‌ای و نخبگانی) باید مناسک اختصاصی خود را تعریف و تقویت کند. این کار، هویت جمعی و سرمایه عاطفی هر میدان را بازسازی می‌کند و از حالت فله‌ای و بی‌چهره مناسک جلوگیری می‌کند.

۲. بازآفرینی مناسک مذهبی، ملی و دیجیتال در قالب سه‌گانه مکمل

سیاست‌گذار باید به جای تقابل، پیوند میان این سه حوزه را تقویت کند. مناسک مذهبی باید چهره مشارکتی و زیبایی‌شناختی پیدا کنند؛ مناسک ملی باید چندصدایی و نسل‌پذیر شوند؛ مناسک دیجیتال باید به میدان واقعی متصل شوند تا پایدار گردند.

۳. بازطراحی فضاها، عمومی به عنوان زیرساخت مناسکی

پارک‌ها، پیاده‌راه‌ها، خیابان‌ها و مراکز فرهنگی باید برای حضور داوطلبانه، امن و انعطاف‌پذیر و نمادپذیر شوند. فضاها، که امکان تجمع ابدان و معانی، روایت‌گری و احیای انرژی جمعی را فراهم کنند.

۴. روایت‌سازی چندصدایی و غیرمصادره‌گر

سیاست‌گذاری باید به جای روایت واحد، امکان روایت‌های متعدد و محلی را بدهد. در روان‌شناسی اجتماعی، هویت جمعی زمانی پایدار است که افراد حس کنند روایتشان دیده می‌شود و در حافظه جمعی ثبت شده است.

۵. حمایت بدون مداخله: تقویت مالکیت اجتماعی مناسک

مداخله‌گری و دولتی‌سازی مناسک، انرژی نمادین آن را تخلیه می‌کند. باید حمایت صورت گیرد اما معنا و روایت به مردم واگذار شود. مناسک زمانی قدرت‌آفرین‌اند که حس مال ما بودن داشته باشند.

۶. تبدیل مناسک به ابزار مدیریت بحران پساجنگ

سیاست‌گذار باید مناسک را در کنار روان‌درمانی جمعی، آموزش، رسانه و خدمات اجتماعی، به‌عنوان ابزار ترمیم هیجانی و انسجام پساجنگ به رسمیت بشناسد. این شامل سوگ‌های ملی، یادبودهای محلی، جشن‌های پسازخطر، آیین‌های قدردانی و آیین‌های امیدسازی است که می‌توانند رنج جنگ را به معنا و اخلاق و همبستگی تبدیل کنند ■

سیاست گذاری امر مهاجرت در جامعه پسا جنگ

محمد جواد قاسمیان نیک

مقدمه



امروز و به ویژه در چشم انداز جامعه‌ای که از دل جنگ بیرون آمده، خلأ نهادی در هر دو سوی این معادله عمیقاً احساس می‌شود. در حوزه اتباع خارجی، پراکندگی مراجع تصمیم‌گیر و نبود نهادی یکپارچه با اختیارات کامل، وضعیتی آشفته پدید آورده است. تجربه کلان طرح طرد اتباع غیرمجاز که با هدف‌گذاری خروج دو میلیون نفر در سال پیش اجرا شد، با همه تلاش‌های صورت‌گرفته، موانع ساختاری عمیقی را آشکار ساخت: از یک سو، اقتصاد غیررسمی و کارفرمایانی که به نیروی کار ارزان، بدون بیمه و فاقد قدرت چانه‌زنی وابسته شده‌اند، در برابر اجرای قانون مقاومت می‌کنند؛ از سوی دیگر، چرخه فرساینده طرد و بازگشت مجدد، که حاصل فعالیت شبکه‌های قدرتمند قاچاق انسان و انسداد ناقص مرزهای شرقی است، هزینه‌های هنگفت انتظامی و امنیتی را عملاً به اتلاف منابع ملی بدل کرده است. در این میان، فشار بر نیروی انسانی درگیر در فرآیند، هزینه‌های دیپلماتیک ناشی از تنش با همسایه شرقی، و نیز شکاف‌های اجتماعی و دوقطبی‌های خطرناکی که میان مطالبه اخراج فوری و نگرانی‌های حقوق بشری و تمدنی مبتنی بر اصول امت‌گرایی شکل گرفته، همگی نشان می‌دهند که رویکرد صرفاً انتظامی، پاسخی درخور این وضعیت پیچیده نیست.

هم‌زمان، در سوی دیگر معادله، با پدیده‌ای چندلایه مواجهیم که فقط خروج فیزیکی نیست؛ مهاجرت ذهنی نیز هست؛ یعنی تمایل به ترک کشور حتی اگر امکان عملی‌اش فراهم نباشد. این حس، به ویژه در میان طبقات متوسط شهری، نخبگان و جوانان تحصیل‌کرده ریشه دوانده که خود بواسطه برخی اقدامات مدیریت نشده در دانشگاه‌هاست. برای این قشر، مهاجرت صرفاً یک تصمیم اقتصادی نیست، بلکه یک تصمیم هویتی است: آن‌ها با مهاجرت، هم از واقعیت‌های فشارآور می‌گریزند و هم گمان می‌کنند به آرمان‌هایی چون آزادی بیشتر و رفاه پایدار دست می‌یابند.

در این فضا، شورای عالی ایرانیان خارج از کشور، نهادی که روزگاری می‌بایست پرچمدار مهاجرت معکوس و پیوند با سرمایه‌های انسانی دور از وطن (دیاسپورا) باشد، عملاً به محفلی کم‌اثر فروکاسته شده است. فقدان برنامه عملیاتی برای بازگشت، نبود مشوق‌های پایدار، و مهم‌تر از همه، فضای آغشته به برچسب‌های سیاسی، باعث شده بسیاری از ایرانیان دلسوزی که دل در گرو این آب و خاک دارند، مسیر روشنی برای بازگشت و مشارکت پیش روی خود نبینند. این انفعال، صرفاً به معنای از دست رفتن سرمایه انسانی نیست؛ به معنای واگذاری این سرمایه به پروژه‌های رقیب و تعمیق شکاف ملی است. اما جنگ فعلی تاحدی این مسائل را تحت تاثیر قرار داد که می‌توان مستقیماً به دیاسپورای ایرانی امیدوار بود که روزی به وطن بازگردند.

تحلیل آینده‌نگر: دو بال یک سیاست واحد و نشانه‌های یک چرخش

جامعه پساجنگ در یک مرحله گذار تاریخی نفس می‌کشد؛ مرحله‌ای که در آن، مهاجرت نه یک پیامد منفعل، که متغیری تعیین‌کننده در مسیر بازسازی و احیای هویت ملی خواهد بود. تحلیل آینده‌نگر نشان می‌دهد اگر سیاست مهاجرتی همچنان فاقد نهادهای تخصصی و مستقل بماند، با سه تهدید هم‌بسته روبه‌رو خواهیم شد: نخست، گسترش اقامت‌های غیرقانونی و اقتصاد زیرزمینی مبتنی بر استثمار نیروی کار خارجی که امنیت اجتماعی را می‌فرساید؛ دوم، تشدید تنش‌های فرهنگی و هویتی ناشی از حضور بلندمدت جمعیت‌های متفاوت بدون برنامه هم‌زیستی، به‌ویژه برای نسل‌های دوم و سوم مهاجران که در بلاتکلیفی حقوقی اجتماعی به سر می‌برند و می‌توانند در دام بحران‌های هویتی و آسیب‌های امنیتی گرفتار آیند؛ و سوم، از دست رفتن برگشت‌ناپذیر نسل‌های جدید ایرانیان خارج که پیوند عاطفی و هویتی‌شان با سرزمین مادری به شدت تحلیل می‌رود و در غیاب سیاستی فعال برای جذب، به نیرویی در خدمت رقبای منطقه‌ای بدل می‌شوند.

اما در دل همین تهدیدها، نشانه‌هایی از یک چرخش امیدبخش نیز به چشم می‌خورد. در میانه رویارویی‌های سخت جنگی، نوعی دگردیسی در جریان است؛ برخلاف گذشته که ناآرامی‌ها موج‌های خروج را دامن می‌زد، امروز شاهد بازگشت سرمایه‌های انسانی راهبردی هستیم: متخصصان و نخبگانی که سال‌ها در غرب زیسته‌اند و اکنون با محاسبه‌ای متفاوت به ایران می‌نگرند. تجربه زیسته آن‌ها در غرب، واقعیتی را شفاف ساخته که وطن نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه تنها پناهگاهی است که می‌توان در طوفان هویت‌زدایی غربی به آن پناه برد. آن‌ها دیده‌اند که ساختار قدرت در غرب چگونه برای رسیدن به اهداف خود، تمام قواعد بازی را زیر پا می‌گذارد و مهاجر را همواره به مثابه دیگری نگاه می‌دارد. در مقابل، ایران همچون مادری چشم‌به‌راه، همواره انتظار فرزندان خود را می‌کشد.

اگر این دو حوزه را نه دو مسئله جداگانه، که دو بال یک سیاست واحد ببینیم، فرصت‌های بزرگی از دل همین بحران زاده می‌شود. تصور کنید نخبگان بازگشته بتوانند موتور بازسازی علمی و اقتصادی باشند، و هم‌زمان، مهاجران خارجی سامان‌یافته و دارای تعلق به فرهنگ ایران، نه به‌عنوان تهدید، که به‌عنوان نیروی کار ماهر در پروژه‌های کلان ملی به کار گرفته شوند و به سفیران فرهنگی ایران در منطقه بدل گردند. رسیدن به این افق، مستلزم آن است که نهادهای متولی، هم استقلال عملیاتی داشته باشند و هم از ظرفیت یکپارچه‌سازی داده‌ها، صدور مجوزها، و تعیین راهبردهای چندوجهی برخوردار باشند. نهادهای پراکنده و تابع بوروکراسی‌های چندگانه، ذاتاً از فهم آینده عاجزند و صرفاً اقداماتی واکنشی انجام می‌دهند. جامعه پساجنگ، دیگر تاب تحمل واکنش‌های مقطعی و سلیقه‌ای را ندارد و باید یکبار برای همیشه این تغییر ریل صورت گیرد.

بایدها و نبایدها

در تنظیم هر سیاست مهاجرتی برای جامعه پساجنگ، نخستین اصل، پیوند زدن کارآمدی با کرامت انسانی و وفاداری به منافع ملی با رعایت اصول ارزشی انقلاب اسلامی است. این پیوند، خود را در ساختارها و رویه‌ها نشان می‌دهد، نه در شعارها. در مورد اتباع خارجی، باید عبور از پارادایم امنیتی-انتظامی به سمت حکمرانی هوشمندانه در اولویت قرار گیرد. این به معنای

استقرار فوری سازمان ملی مهاجرت با ساختاری مستقل و اختیارات کامل در حوزه ورود، اقامت، اشتغال و بازگشت مهاجران است. چنین نهادی می‌تواند با تکمیل سامانه‌های هوشمند بیومتریک در مبادی مرزی، چرخه باطل طرد و بازگشت را بشکند، و با تدوین یک سند جامع مهاجرپذیری، سهم مجاز مهاجران را بر اساس نیاز واقعی بازار کار و ظرفیت‌های فرهنگی مناطق مختلف تعیین کند.

باید تمرکز مجازات از تبعه صرف به کل زنجیره تخلف منتقل شود: کارفرمای متخلفی که از نیروی کار غیرمجاز بهره می‌کشد، مشاور املاکی که سرپناه غیرقانونی فراهم می‌کند، و شبکه‌های قاچاق انسان که از این آشفته‌بازار سود می‌برند، باید با برخورد قاطع قانونی روبه‌رو شوند. نباید اما در این مسیر، کرامت انسانی میلیون‌ها انسانی که سال‌ها میهمان این سرزمین بوده‌اند قربانی تصمیمات شتاب‌زده و فاقد پشتوانه اجتماعی شود. برخوردهای فلّه‌ای و سلیقه‌ای، نه‌تنها چهره کشور را مخدوش می‌کند، که به تعمیق کینه‌ها و ایجاد نسلی از مهاجران سرخورده می‌انجامد که خود می‌تواند به تهدیدی بلندمدت بدل شود.

در مورد مهاجرت معکوس و ایرانیان خارج از کشور، واقعیت آن است که بخشی از جامعه منتقد، هم‌علاقه و هم‌انگیزه مهاجرت دارد و هرگز نخواهد ماند و اگر ایشان را به زور نگه داشته شوند، بازخوردهای منفی زیادی در جامعه ایجاد خواهند کرد. سیاست‌گذار باید این واقعیت را بپذیرد و سیاست‌های خود را بر مبنای آن تنظیم کند؛ اما هم‌زمان، برای آن دسته از دیاسپورایی که دل در گرو وطن دارند، بستر بازگشت و مشارکت را فراهم سازد.

اینجاست که باید شورای عالی ایرانیان خارج از کشور را نه صرفاً با یک تغییر نام، که با یک بازبنیان واقعی احیا کرد. این شورا باید ترکیبی تازه، اختیارات اجرایی و بودجه کافی داشته باشد و مأموریت اصلی خود را تدوین بسته بازگشت و مشارکت ملی قرار دهد؛ بسته‌ای که در آن تسهیلات کنسولی، مشاوره‌های بازگشت، معافیت‌های هدفمند مالیاتی، تضمین سرمایه‌گذاری، شناسایی مدارک تحصیلی-شغلی، و مهم‌تر از همه، تضمین فضایی امن و عاری از برچسب‌های سیاسی برای هر ایرانی دلسوزی که می‌خواهد در بازسازی کشور سهیم شود، دیده شده باشد. باید این شورا شبکه‌ای از دفاتر تخصصی در کشورهای هدف ایجاد کند که کارشان نه ویتترین‌سازی، که رصد و ارتباط مستمر با متخصصان و کارآفرینان ایرانی، و طراحی مسیرهای بازگشت معنادار برای هر گروه باشد. همچنین، دیاسپورا نباید صرفاً به‌عنوان یک هزینه اجتماعی نگریسته شود؛ این سرمایه عظیم انسانی می‌تواند به بازوی استراتژیک کشور در دیپلماسی عمومی و توسعه اقتصادی بدل شود.

ایجاد زیرساخت‌های حقوقی و مالی برای تسهیل سرمایه‌گذاری آنان، تعریف برنامه‌های گردش دانش و مشاوره داوطلبانه برای نخبگان مقیم خارج، و بهبود فضای کسب‌وکار و رفع موانع ارتباطی، گام‌هایی عملی در این مسیر است. نباید به مهاجرت نخبگان صرفاً به‌عنوان یک خروج یا تهدید نگریست. نگاه انتظامی و قضایی به ایرانیان خارج، که با امنیتی‌سازی و تخریب هویت و انگیزه آنان همراه شده، نتیجه‌ای جز تعمیق شکاف و سیاسی‌شدن روزافزون دیاسپورا ندارد. تا زمانی که بازگشت، امن و محترم حس نشود، هیچ مشوق اقتصادی به‌تنهایی کارساز نخواهد بود. در دلِ بحران، باید امید را نه با شعار، که با روایت صادقانه از تاب‌آوری و خلق مسیری روشن برای بازگشت، بازتولید کرد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادهای راهبردی

جامعه پساجنگ ایران، اگر خردمندانه سیاست‌گذاری کند، می‌تواند پدیده مهاجرت را در هر دو بُعدش از تهدیدی بالقوه به عاملی برای احیای سرمایه انسانی و ترمیم بافت اجتماعی بدل سازد. تجربه‌های تلخ و پرهزینه سال گذشته، از جمله در اجرای طرح‌های طرد، نشان داد که رویکردهای جزیره‌ای و مقطعی، صرفاً منابع ملی را مستهلک می‌کنند. اکنون زمان آن است که با دو اقدام ساختاری، ستون‌های یک حکمرانی هوشمندانه امر اجتماعی مهاجرت را بنا نهیم:

۱. استقرار فوری سازمان ملی مهاجرت با تصویب نهایی و ابلاغ سریع ساختاری مستقل. نخستین مأموریت این سازمان باید تدوین برنامه ملی مدیریت جامع اتباع با محوریت نظم‌دهی هوشمند، کرامت‌محوری، و تأمین منافع ملی باشد؛ برنامه‌ای که در آن پایش بیومتریک، دیپلماسی فعال با همسایگان، و تعریف سهمیه‌های شفاف نیروی کار، جایگزین چرخه فرساینده طرد و بازگشت گردد.

۲. فعال‌سازی مجدد شورای عالی ایرانیان خارج از کشور با حکم بازبنیان‌کننده و ایجاد دبیرخانه‌ای اجرایی و عملیاتی. نخستین وظیفه فوری این شورا، تهیه منشور حقوق و مسئولیت‌های ایرانیان بازگشته، راه‌اندازی سامانه یکپارچه تقاضای مشاوره بازگشت و سرمایه‌گذاری، و طراحی سازوکارهایی برای گردش دانش و مشارکت از راه دور نخبگان است. این اقدامات باید این پیام روشن را به میلیون‌ها ایرانی دل‌نگران مخابره کند: وطن، خانه شماست، و بازگشتتان نه یک آرزو، که نقطه آغاز فردایی روشن برای این سرزمین خواهد بود. مهاجرت معکوس، فرصتی طلایی است که اگر غنیمت شمرده شود، هم برای ایران و هم برای دیاسپورا، پایان خوش یک جدایی تلخ خواهد بود ■

آتش بیس...
همان سایه جنگ است!

